

مصادر کتاب مقتل امیر المؤمنین، علی علیه السلام، تألیف ابن ابی الدنيا^۱

جیمز ای. بلامی^۲
مترجم: محمد منیب^۳

چکیده^۴

کتاب *مقتل امیر المؤمنین علیه السلام*، تألیف ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید القرشی، مشهور به ابن ابی الدنيا (وفات ۲۸۱ هـ ق)، از معدود مقاتل باقیمانده درباره وقایع مرتبط با شهادت امیر مؤمنان، علی علیه السلام است. اگرچه این اثر کتابی تاریخی است، روش ابن ابی الدنيا در گزینش اخبار و ذکر اسناد، این کتاب را از کتب متداول تاریخی متمایز نموده است. مؤلف کتاب سعی کرده تا ضمن پایبند بودن به شیوه محدثان در ذکر اسناد، اثری تاریخی درباره مقتل امیر مؤمنان علیه السلام به رشته تحریر درآورد.

جیمز ای. بلامی (۱۹۲۵-۲۰۱۵ میلادی) نویسنده این مقاله، با بهره بردن از روش فؤاد سزگین (۱۹۲۴-۲۰۱۸ میلادی) در بررسی اسناد این کتاب، سعی در پی بردن به منابع موجود و در دسترس ابن ابی الدنيا دارد. وی ابتدا از مشایخ بی واسطه مؤلف آغاز کرده تا به راوی مشترک اسناد مشابه

۱. نوشتار حاضر، ترجمه مقاله ذیل است:

“Sources of Ibn Abi L-Dunya’s Kitab Maqatal Amir al-Mu’minin Ali” in: Journal of the American Oriental Society, Vol. 104, No. 1, (Jan-Mar 1984).

۲. James A. Bellamy.

۳. دانشجوی دکترای رشته تفسیر تطبیقی دانشگاه قم: monib1414@gmail.com

پذیرش: ۹۷/۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۱۹

۴. مقاله اصلی، فاقد چکیده است. گفتنی است که چکیده، معرفی کتاب و معرفی نویسنده، همچنین عناوین، مطالب و یاورقی های داخل کروش، همگی به قلم مترجم است.

دست یابد. همچنین، نویسنده مقاله در جست‌وجوی این است که ابن‌ابی‌الدنیا به کدام‌یک از مقاتل پیش از خود دسترسی داشته و تا چه حد، اخبار موجود در آن منابع را گزینش کرده است. جیمز بلامی، در تحقیق خود بدین نتیجه رسیده که ابن‌ابی‌الدنیا با وجود قرار داشتن در زمره محدثان، به قواعد جرح و تعدیل پایبند نبوده و از روایت غیرقابل اعتماد، اخباری نقل کرده است. او از برخی منابع در دسترس خود مانند *طبقات ابن‌سعد*، به‌ندرت روایت کرده و در عوض، عمدتاً از منابع شیعی مانند مقتل جابر و ابومخنف، بهره برده است. بلامی، بر این عقیده است که روایت کردن از روایت ضعیف، بیانگر آن است که ابن‌ابی‌الدنیا هر آنچه در دسترس داشته، نقل کرده و مانند شیوه رایج محدثان، دست به گزینش اخبار نزده است و این، از امتیازات این مقتل به شمار می‌رود.

واژگان کلیدی

مقتل، امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ابن‌ابی‌الدنیا، کتاب *مقتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام*.

سخن مترجم

خواننده محترم مقاله، به‌خوبی واقف است که ترجمه‌آثاری درباره علوم حدیث، دشواری خاصی دارد. این مقالات، به جهت بررسی اسناد و شرح حال راویان حدیث، دارای ارجاعات فراوان به کتب و نسخ خطی و حاوی علائم اختصاری متعددی است. مترجم کوشیده تا متن اصلی مقاله به صورت دقیق و روان ترجمه شود؛ اما درباره علائم اختصاری و شمارشی، برای سهولت خوانش مقاله، معادل فارسی مناسب جایگزین شده است. همچنین، جهت سهولت جست‌وجوی اخبار موجود در این مقاله، علاوه بر ذکر صفحه در نسخه خطی (نمایه اختصاری: ن.خ.)، شماره خبر مطابق با دو نسخه چاپی (تحقیق محمدباقر محمودی و تحقیق سید عبدالعزیز طباطبایی) نیز ذکر شده است. مقاله اصلی، فاقد چکیده است. چکیده، معرفی کتاب و معرفی نویسنده، همچنین عناوین، مطالب و پاورقی‌های داخل کروش، به قلم مترجم است.

معرفی کتاب *مقتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام*

کتاب *مقتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام*، از معدود منابع باقیمانده درباره وقایع مربوط به شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام از دوره سه قرن نخستین اسلامی است. نویسنده کتاب، ابوبکر

عبدالله بن محمد بن عبید القرقشی، مشهور به ابن ابی الدنیا (۲۰۸-۲۸۱ هـ ق)، از محدثانی است که آثار فراوانی، عمدتاً در موضوعات تاریخی و اخلاقی از خود به یادگار گذاشته است. آثار او را تا سیصد تألیف تخمین زده‌اند که از این تعداد، در حدود چهل اثر به دست ما رسیده است. صلاح‌الدین المنجد، در مقاله‌ای درباره مصنفات ابن ابی الدنیا، تعداد ۱۹۸ تألیف را نام می‌برد. (المنجد، ۱۳۹۴ هـ ق: ۵۹۳) تألیفات وی تلفیقی از شعر، ادب و حدیث است و به‌خصوص در زمینه اخلاق و مواظب، آثار متعددی دارد. پدران ابن ابی الدنیا از موالیان بنی‌امیه بودند؛ اما موقعیت اجتماعی و مقبولیت وی، سبب شد تا استاد و مودب فرزندان خلفای عباسی عصر خود باشد. به اعتقاد برخی محققان، هر چند او با دربار بنی‌عباس ارتباط داشت، ولی آثار باقیمانده از او، نشان از انصاف وی دارند؛ زیرا در زمانی که بنی‌امیه و بنی‌عباس، سعی در مخفی کردن فضایل اهل بیت علیهم السلام داشتند. ابن ابی الدنیا آثاری در احوال و فضایل اهل بیت علیهم السلام گردآوری کرد. (ابن ابی الدنیا، ۱۴۱۱ هـ ق: ۱۴) ابن ابی الدنیا تألیفات فراوانی داشت؛ اما با بررسی اخبار موجود در کتب وی، به‌خوبی شاهد متفردات فراوان و اخبار عجیب هستیم و به همین جهت، شهرت وی بیشتر به سبب کتب اخلاقی و مواظب و نه به عنوان یک محدث، مطرح است. او در تألیفاتش مقید به حفظ اسناد بود؛ ولی عدم پابندی وی به قواعد جرح و تعدیل، و نقل از منابع مختلف، ناخواسته نوشتجات وی را به منبعی ارزشمند برای مورخان تبدیل کرده تا با ارزیابی اسناد، درباره اعتباردهی و گزینش این اخبار، آزادی عمل داشته باشند.

تنها نسخه باقیمانده از کتاب *مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام*، در کتابخانه ظاهریه دمشق شماره ۴۱۳۳، در ضمن مجموعه شماره ۹۵ قرار داشت و سپس، به کتابخانه *الاسد الوطنیه* منتقل شده، در شماره ۳۸۳۱ نگهداری می‌شود. مجموعه شماره ۹۵، شامل نوشتجات مختلفی از ابن ابی الدنیا است و کتاب *مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام*، از صفحه ۲۳۲ تا ۲۴۹ قرار دارد و تعداد اخبار این کتاب، ۱۱۹ خبر است.^۱ خط نسخه، مابین کوفی و نسخ است که به احتمال زیاد، در زمان حسین بن صفوان البرذعی (متوفای ۳۴۰ هـ ق)، شاگرد ابن ابی الدنیا نگاشته شده است. در ابتدای بیشتر اسناد این کتاب، آمده است: «حدثنا الحسين، حدثنا عبدالله...» که مقصود از حسین، الحسين بن صفوان، و مقصود از عبدالله، ابن ابی الدنیا است. (طباطبایی، ۱۴۰۸ هـ ق: ۸۲)

۱. در نسخه چاپی محقق طباطبایی و علامه محمودی، تعداد اخبار با ملاحظه تعداد اسناد، ۱۱۹ خبر ثبت شده است؛ اما در تحقیق ابراهیم صالح، تعداد اخبار، ۱۳۹ عدد است. علت این تفاوت، آن است که ابراهیم صالح ۱۱ خبر به ابتدای کتاب افزوده است و همچنین، معیار وی در ترقیم اخبار، مضمون اخبار است؛ نه اسناد آنها.

تعدادی از صفحات ابتدای نسخه مفقود شده است. ابراهیم صالح معتقد است تعداد صفحات مفقوده، قابل توجه نبوده و امکان بازشناسی برخی از آن اخبار از تاریخ ابن عساکر وجود دارد. (ابن ابی‌الدینیا، ۱۴۲۲هـ.ق: ۱۳) علامه محمودی (متوفای ۱۳۸۵ هـ.ش) نیز در تحقیق ارزشمند خود بر این کتاب، اشاره نموده که میزان صفحات مفقوده، یک یا دو صفحه است. (ابن ابی‌الدینیا، ۱۴۱۱هـ.ق: ۲۶) اما محقق طباطبایی (متوفای ۱۳۷۶ هـ.ش) احتمال می‌دهد میزان اوراق مفقوده زیاد و احتمالاً مرتبط با فضایل امیر مؤمنان علیه‌السلام بوده که توسط برخی مغرضان از بین رفته است. (طباطبایی، ۱۴۰۸هـ.ق: ۸۲)^۲

این کتاب، سه بار مورد طبع و تحقیق قرار گرفته است. در سال ۱۴۰۸هـ.ق، محقق طباطبایی در مجله *تراثنا* اقدام به نشر این کتاب نمود. سپس، در سال ۱۴۱۱هـ.ق، علامه محمدباقر محمودی اقدام به تحقیق و نشر کتاب کرد. چاپ مشهور دیگر این کتاب، در سال ۱۴۲۲هـ.ق و به تحقیق ابراهیم صالح صورت گرفت و در دمشق منتشر شد. همچنین، محمود مهدوی دامغانی در سال ۱۳۷۹هـ.ش، این کتاب ارزشمند را به زبان فارسی ترجمه نمود. درباره این اثر، تحقیقات اندکی صورت گرفته است. به نظر می‌رسد، تنها مقاله‌ای که به بررسی مصادر این کتاب پرداخته، مقاله حاضر است که در سال ۱۹۸۳م. توسط جیمز بلامی به رشته تحریر درآمد.

معرفی نویسنده مقاله

جیمز ای. بلامی (James A. Bellamy 1925-2015)، استاد ممتاز بازنشسته دانشگاه میشیگان، و یکی از اساتید برجسته مطالعات خاورمیانه بود. وی دکترای خود را در ۱۹۵۶ در دانشگاه پنسیلوانیا به پایان برد. از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۹۵، به عنوان استاد مطالعات عربی - اسلامی در دانشگاه میشیگان مشغول به تدریس گردید و از همین دانشگاه بازنشسته شد. او زندگی خود را وقف مطالعات زبان و فرهنگ عربی و بازخوانی متون کهن نمود و به گفته خودش، اعتیاد شدیدی به اصلاح متون داشت. بسیاری وی را پیش‌کسوت در بازخوانی انتقادی متون عربی می‌دانند. آثار قابل توجهی از وی در زمینه مطالعات قرآنی و عربی به جای مانده

۲. این اختلاف نظر، موجب تفاوت‌هایی در تحقیق ابراهیم صالح شده است. وی یازده خبر به ابتدای کتاب افزوده که همه این اخبار را از ترجمه امام علی علیه‌السلام در تاریخ ابن عساکر گرفته است. وی حتی سند برخی اخبار را که از نسخه خطی اسقاط شده، از تاریخ ابن عساکر کامل کرده است. (ر.ک: ابن ابی‌الدینیا، ۱۴۲۲: ۱۳؛ طباطبایی، ۱۴۰۸: ۸۸)

است. در زمینه علوم قرآنی، بیشتر مقالات وی درباره متن‌شناسی انتقادی قرآن و ریشه‌یابی لغات است. وی همچنین، ویرایش و تحقیق درباره برخی کتب تاریخی و حدیثی را در کارنامه خود دارد.

مقاله پیش رو، از معدود مواردی است که جیمز بلامی، به تحقیق درباره مصادر یک کتاب کهن اقدام کرده و تسلط خود را به منابع رجالی و حدیثی به‌خوبی نشان داده است. موضوع این مقاله، شناخت مصادر اصلی کتاب *مقتل امیر المؤمنین علیه السلام* نوشته ابن ابی الدنیا، یکی از کهن‌ترین منابع موجود درباره وقایع مرتبط با شهادت امیر مؤمنان علیه السلام است. برخی از آثار جیمز ای. بلامی، عبارت‌اند از:

الف. کتب

۱. مطالعات ادبیات عرب معاصر و شعر جدید عربی (۱۹۶۸):

Contemporary Arabic Readers, V. Modern Arabic Poetry.

۲. ترجمه و ویرایش کتاب «مکارم الأخلاق» تألیف ابن ابی الدنیا (۱۹۷۳):

The Noble Qualities of Character. (Kitab Makarim al-Ahlaq).

۳. ترجمه و ویرایش کتاب «غایات المبرزین و رایات الممیزین» تألیف

ابن سعید المغربي (۱۹۸۹):

The Banners of the Champions: An Anthology of Medieval Arabic Poetry from Andalusia and beyond.

۴. مطالعاتی در فرهنگ و تاریخ خاورمیانه (۱۹۹۳):

Studies in Near Eastern Culture and History.

ب. مقالات

۱. کتاب الرموز ابن ابی سرح (۱۹۶۱):

The Kitāb Ar-Rumūz of Ibn Abī Sarḥ (Journal of the American Oriental Society, Vol. 81, No. 3).

۲. شرح عبارتی از سیویه (۱۹۶۸):

A Difficult Passage in Sībawayhi (Journal of the American Oriental Society, Vol. 88, No. 2).

۳. حروف مقطعه، علائم اختصاری بسمله (۱۹۷۳):

The Mysterious Letters of the Koran: Old Abbreviations of the Basmalah (Journal of the American Oriental Society, Vol. 93, No. 3).

۴. قسمونه شاعر که بود؟ (۱۹۸۳):

Qasmūna the Poetess: Who Was She? (Journal of the American Oriental Society, Vol. 103, No. 2).

۵. مصادر مقتل امیرالمؤمنین، تألیف ابن ابی‌الدنیا (۱۹۸۴):

Sources of Ibn Abī 'L-Dunyā's Kitāb Maqtal Amīr Al-Mu' Minīn 'Alī (Journal of the American Oriental Society, Vol. 104, No. 1).

۶. بازخوانی جدید از کتیبه شماره (۱۹۸۵):

A New Reading of the Namārah Inscription (Journal of the American Oriental Society, Vol. 105, No. 1).

۷. نام‌های عربی در سرود رودلان (۱۹۸۷):

Arabic Names in the Chanson De Roland: Saracen Gods, Frankish Swords, Roland's Horse, and the Olifant (Journal of the American Oriental Society, Vol. 107, No. 2).

۸. بازخوانی دو کتیبه پیشا اسلامی: جبل الرّم و أمّ الجِمال (۱۹۸۸):

Two Pre-Islamic Arabic Inscriptions Revised: Jabal Ramm and Umm Al-Jimāl (Journal of the American Oriental Society, Vol. 108, No. 3).

۹. الرقیم یا الرقود؟ نکاتی درباره آیه ۱۸ سوره کهف (۱۹۹۱):

Al-Raqīm or al-Ruqūd? A Note on Sūrah 18:9 (Journal of the American Oriental Society, Vol. 111, No. 1).

۱۰. فأمه هاویة، نکاتی درباره آیه ۹ سوره القارعه (۱۹۹۲):

Fa-Ummuhu Hāwiyah: A note on Sūrah 101:9 (Journal of the American Oriental Society, Vol. 112, No. 3).

۱۱. برخی اصلاحات پیشنهادی در متن قرآن (۱۹۹۳):

Some Proposed Emendations to the Text of the Koran (Journal of the

American Oriental Society, Vol. 113, No. 4).

۱۲. برخی دیگر اصلاحات پیشنهادی در متن قرآن (۱۹۹۶):

More Proposed Emendations to the Text of the Koran (Journal of the American Oriental Society, Vol. 116, No. 2).

۱۳. متن خوانی تحلیلی قرآن (۲۰۰۱):

Textual Criticism of the Koran (Journal of the American Oriental Society, Vol. 121, No. 1).

۱۴. توضیحاتی درباره واژه عیسی (۲۰۰۲):

A Further Note on 'Īsā (Journal of the American Oriental Society, Vol. 122, No. 3).

۱۵. ترجمه مقاله «مصادر کتاب مقتل امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، تألیف ابن ابی الدنیا»، جیمز ای.

بلامی، ۱۹۸۳:

“*Sources of Ibn Abi L-Dunya’s Kitab Maqtal Amir al-Mu’minin Ali*” in: Journal of the American Oriental Society, Vol. 104, No. 1, (Jan-Mar 1984).}

مقدمه

سی سال پیش، زمانی که تازه مطالعات عربی را زیر نظر فرانس روزنتال^۳ {۱۹۱۴-۲۰۰۳ م.} آغاز کردم، نمی دانستم که استاد جوان من، بیش از ده سال سابقه تحقیق در زمینه شرق شناسی دارد. هرچند کمبود مطالعات من در مورد استاد، به سرعت جبران شد، اما هنوز هم نسبت به دانش وی، همان احساس نخستین را دارم؛ یک معلم متعهد و باتجربه که تدریس او بی نظیر بود و سعی می کرد که با الگو بودن و نه با امر و نهی، دانشجویان را به رعایت استانداردهای علمی که خود بدان عمل می کرد، ترغیب کند. این مقاله که درباره تاریخ نگاری اسلامی است، نشانه قدردانی من از اوست.^۴

۳. {Franz Rosenthal}.

۴. {جیمز بلامی، این مقاله را برای تقدیر از استاد خود، فرانس روزنتال، نگاشته است. فرانس روزنتال، خاورشناس اهل آلمان، در ۱۹۵۳ م دکترای خود را در دانشگاه برلین دریافت کرد. او سپس، از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۵، در دانشگاه ییل، به عنوان استاد زبان های سامی و پژوهشگر اسلام، فعالیت داشت. از مهم ترین آثار وی، می توان به ترجمه مقدمه ابن خلدون و ترجمه تاریخ طبری اشاره نمود.}

دانشجویان رشته تاریخ و حدیث، معمولاً در شناخت منابع اصلی که مورد استفاده نگارندگان کتب تاریخی و حدیثی بوده، با دشواری مواجه‌اند. یکی از علل این دشواری، آن است که مؤلفان این کتب به جای ذکر منبع و نام کتاب، سند خبر را ذکر می‌کردند. ذکر سند به جای منبع، معلول دو علت بوده: اول اینکه در آن دوره، کتاب‌ها معمولاً بدون عنوان بودند و بیشتر نوشته‌ها، مجموعه احادیثی بود که محدثان از مشایخ خود روایت می‌کردند. این نوشته‌ها در آن دوره به اصول، کتب، اجزاء و دفاتر شهرت داشت؛ یعنی احادیثی که راوی از شیخ خود می‌شنید. در نتیجه، بیشتر کتب عناوین خاصی نداشتند. ثانیاً، روایات حدیث معمولاً روایات کتب مشایخ خود را انتخاب و انتقاء می‌کردند؛ نه اینکه تمام کتاب را علی‌وجه نقل کنند. راوی، فقط احادیثی را نقل می‌کرد که مرتبط با موضوع بحث وی بوده که شاید با موضوع کتاب اصلی فرق داشت؛ حتی در برخی موارد، مؤلف کتاب نمی‌دانست حدیثی که از استاد خود نقل کرده، از کتابی در این زمینه نقل شده و یا حتی چنین کتابی وجود داشته است.

به همین علت، کتب اولیه تاریخ اسلام مجموعه‌ای از اخباری بود که همراه با اسناد ذکر می‌شدند. محققان معاصر، با اخبار فراوانی مواجه‌اند که از منابع مختلف نقل شده و بدون یک روش اصولی برای شناخت منبع اصلی هر خبر، ممکن است در تبیین و تفسیر آن اخبار به خطا روند. ممکن است یک محقق، میان خبر پیشین و پسین اشتباه کند، یا نتواند اخبار تعصب‌آمیز را شناسایی نماید، یا نتواند تشخیص دهد که یک سند (هرچند صحیح به نظر رسد) متعلق به کدام خبر است، یا نتواند در میان انبوهی از نام‌ها، مورخ اصلی خبر را از مروی‌عنه مورخ یا راویانی که خبر از او نقل و به نسل‌های بعد منتقل کرده‌اند، تشخیص دهد.

علاوه‌براین، برخی روش‌های تاریخ‌نگاری مورخان متأخر اسلامی، مشکل را مضاعف می‌کند. بدترین حالت زمانی است که مورخ، اسناد اخبار را حذف می‌کرد تا واقعه تاریخی را به صورت یک داستان به‌هم‌پیوسته نقل کند. برخی مورخان، تمام اسناد واقعه را در ابتدای داستان نقل می‌کردند؛ اما اخبار را بدون ترتیب مشخص با هم می‌آمیختند. وضعیت کمی بهتر است، وقتی مورخ فقط یک منبع اصلی برای گزارش خود دارد و از منابع دیگر نقل نمی‌کند؛ هرچند اسناد آن منابع را ذکر می‌کند. برخی مواقع از منابع دیگر هم اخباری ذکر می‌نماید؛ اما آنها را به صورت مجزا مشخص می‌سازد. بهترین حالت ثبت خبر، در صورتی است که هر خبر با همان شکل و شمایل اصلی و سند مربوط به خودش ذکر شود. کسانی که به این روش عمل می‌کردند، مورخ به اصطلاح امروزی نبودند؛ بلکه به جمع‌آوری اخبار تاریخی می‌پرداختند؛ مانند کسی که اطلاعاتی

را همراه با اسنادشان بر روی کارت‌های مختلف ثبت می‌کند. برای سال‌های متمادی، خاورشناسان ارزش چندانی برای اسناد اخبار قائل نبودند و معتقد بودند سند حدیث اهمیت چندانی در حل مشکل مصدرشناسی ندارد. در نظر آنان، سند بیشتر یک زینت برای حدیث بود و غیرقابل اعتماد؛ خصوصاً اسنادی که تاریخشان به قرن نخست اسلامی بازمی‌گشت؛ یعنی پیش از سال صد هجری که تصور می‌شود تاریخ آغاز تدوین حدیث باشد. علت اساسی عدم اعتماد به اسناد روایات، نبود یک شیوه قابل قبول برای بررسی آنها بود. خوشبختانه این بی‌اعتمادی به اسناد، با تلاش‌های فؤاد سزگین در تحقیق وی با عنوان «منابع بخاری»^۵ تا حدی تقلیل یافت. وی در این تحقیق تلاش کرده، یک راهکار روشمند برای شناخت منابع اصلی بخاری ارائه دهد. او خلاصه‌ای از روش خود را در کتاب *تاریخ نگارش‌های عربی*^۶ تبیین نموده است. (Sezgin, 1967: 1-83) ارسلا سزگین نیز با استفاده از همین روش، مصادر *مقتل ابومخنف* را بررسی کرده است. (Sezgin, 1971: 38)

مکانیزم این روش، بدین صورت است: همه اسانیدی که به دنبال مصدر اصلی‌اش هستیم، در کارت‌های جداگانه ثبت شده، بر اساس نام آخرین راوی طبقه‌بندی می‌شود و با مشاهده اولین نام مشترک بین دو روایت، سراغ روات بعدی می‌رویم تا ببینیم که تا کجا این روات مشترک ادامه دارند. آخرین راوی مشترک در اسناد، مؤلف مصدر اصلی است؛ به عنوان مثال، اگر پس از بررسی چند سند متوجه شدیم که فقط راوی اول این اسناد، مشترک است، این نشانگر آن است که همین راوی، خود صاحب کتاب بوده و مطالب خود را از روات مختلف اخذ کرده است. اگر نام‌های مشترک در سند ادامه پیدا کرد، نام‌های اولین مشترک، روات خبر و آخرین نام مشترک، مؤلف کتاب است (و روات مشترک بعدی، از او روایت می‌کنند). زمانی که منابع یک کتاب مشخص شدند، می‌توانیم خود آن منابع را با همین روش منبع‌شناسی کنیم. (Sezgin, 1967: I, 8) مرحله نهایی، در بررسی اسناد کتب معنون، این است که روات مشترک در اسانید را در کتب تراجم جست‌وجو کنیم تا ببینیم آیا این اشخاص دارای تألیفاتی بوده‌اند؟ و با نظر به محتوای کتاب و مطابقت آن با حدیث مورد بحث، ممکن است این حدیث از آن کتاب نقل شده باشد.

بدون شک، روش فؤاد سزگین دارای محدودیت‌هایی است. اولاً، نسبت دادن یک متن به یک

۵. Buharinin Kaynaklari, Istanbul, 1956.

۶. Geschichte des arabischen schrifttums.

کتاب، یک امر ذهنی و حدسی است؛ مخصوصاً اگر کتب متعددی به یک مؤلف نسبت داده شده باشد. ثانیاً، معلوم نیست که در کتب تراجم، همه تألیفات یک مؤلف ذکر شده باشد؛ به عنوان مثال، ابن ندیم، سی‌وسه عنوان از تألیفات ابن ابی‌الدنیا را نام می‌برد (ابن ندیم، ۱۸۷۲م: ۱۸۵)؛ درحالی که چهل کتاب از او به دست ما رسیده است. می‌توان حدس زد که بسیاری از کتب آن دوران، پیش از ثبت در کتب تراجم از بین رفته است.

روش سزگین برای بررسی اسناد مفرد، سودمند نیست؛ زیرا حداقل به دو سند نیاز داریم که اسامی مشترک داشته باشند؛ حتی اگر چند سند کاملاً مشابه وجود داشته باشد، باز هم کمکی به شناخت منبع اصلی آن نمی‌کند؛ {چون قابل مقایسه نیستند}. مثلاً در اسناد آ و ج {در روات مشترک محمدبن عبید} که در ذیل خواهیم پرداخت، اگر ما از منابع دیگر نمی‌دانستیم که هشام و شیخ ازد {ابومخنف} هر دو کتابی در زمینه مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام دارند، ممکن است گمان می‌کردیم که جندب یا پسرش هر دو صاحب کتاب مقتل هستند؛ نه اینکه راوی و مروی‌عنه باشند.

با وجود این محدودیت‌ها، روش سزگین، امیدبخش‌ترین روش برای حدیث‌شناسی در طول سال‌های متمادی بوده و با بهره‌گرفتن از این روش برای شناخت منابع اولیه کتب حدیثی، ارزش آن محرز و مسلم شده است. با این روش، می‌توانیم تاریخ اولین ظهور یک خبر در منابع حدیثی را بیابیم و تا حدودی از محتوای منابع حدیثی نخست آگاه شویم. همچنین، می‌توان اخبار جهت‌دار و یا غیرواقعی و اسنادات نادرست را بهتر تشخیص داد. البته این نتیجه رضایت‌بخش زمانی به دست خواهد آمد که این روش، به صورت کامل و شایسته اجرا شود. در این مقاله، سعی شده تا قدمی در جهت نیل به این هدف برداشته شود.

درباره کتاب

در قرن سوم هجری، در تاریخی نامعلوم، ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید القرشی،^۷ مشهور به ابن ابی‌الدنیا، مجموعه‌ای از اخبار درباره سوءقصد به علی بن ابی‌طالب علیه السلام را گردآوری کرد. (A.)

۷. {ابن ابی‌الدنیا در روزگار خود، واعظ و سخنوری مشهور بود و از احترام ویژه‌ای برخوردار بود. به گمان آنکه پدرانش از موالیان بنی‌امیه بودند، به خاطر شهرت و آوازه نیکو، معلم چند تن از فرزندان خلفای عباسی شد. وی در جمادی‌الأولی ۲۸۱ق در بغداد درگذشت و در شونیزیه مدفون شد. (ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، مدخل «ابن ابی‌الدنیا»، ص ۶۵۰)}

Dietrich, 1986: v.3, p. 648; C. Brockelmann, 1937: p. 160, suppl. P.247 یک نسخه اصلی از این کتاب، در کتابخانه ظاهریه دمشق به جای مانده است. (العش، ۱۹۴۹م: ۸۲) حداقل یک ورق از کتاب، حاوی صفحه عنوان و قسمتی از آغاز متن، از بین رفته؛ اما عنوان کتاب همان گونه که در انتهای متن ثبت شده، «کتاب مقتل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» است. طوسی از این کتاب با عنوان «مقتل امیرالمؤمنین» یاد کرده و در یک منبع ناشناخته دمشقی، با عنوان «مقتل علی» ذکر شده است. (طوسی، ۱۳۸۰هـ.ق: ۱۳۰؛/أسماء مصنفات ابن ابی الدنیا، مجموع ۴۲: ۵۹، ب.) دو نسخ، این نسخه را استنساخ کرده‌اند و شخص دوم یادداشتی را در انتهای نسخه (ص ۲۴۹ أ) ضمیمه کرده که تاریخ آن، ۷ جمادی الأولى ۴۳۸هـ.ق است.

این کتاب ابن ابی الدنیا، مورد مناسبی برای تحقیق اسناد است؛ چون شرایط یک متن تاریخی را داراست. مؤلف با دقت زیاد، سند هر خبر را ذکر کرده و متن احادیث را با هم نیامیخته است. این کتاب، دارای صدویست خبر درباره زندگانی، سوء قصد و وفات علی بن ابی طالب علیه السلام است. بیست‌ونه روایت اول، درباره توطئه، حمله به خلیفه، ترورهای هم‌زمان معاویه و عمرو عاص، دستگیری ابن ملجم، انتقال امیرالمؤمنین و معالجه وی در منزل می‌باشد. این بخش اولیه از کتاب، ممکن است دارای عنوان بوده، اما با مفقود شدن صفحات اولیه نسخه، از بین رفته باشد. بعد از این فصل، عناوین فصول بعدی در نسخه خطی بدین قرار است: «وصیة علی بن ابی طالب» (۲۳۶ أ)، «موت علی بن ابی طالب» (۲۳۸ ب)، «سنن علی بن ابی طالب» (۲۳۹ أ)، «صفه علی بن ابی طالب» (۲۴۰ أ)، «غسل علی بن ابی طالب و تکفینه و دفنه» (۲۴۰ أ)، «موضع دفن امیرالمؤمنین» (۲۴۰ أ)، «أمر إجماع ابن ملجم وقتله» (۲۴۱: این فصل، شامل وقایع پس از وفات امیر مؤمنان است)، «ندب علی و مرثیه» (۲۴۵ أ) و «ولد علی بن ابی طالب» (۲۴۷ أ-۲۴۹ ب).

در این کتاب، روات ابن ابی الدنیا بیش از ۴۵ نفر هستند و در این مقاله، مجال بررسی همه اسانید کتاب نیست. از این رو، من اخباری را گزینش کردم که با هدف این مقاله، یعنی شناسایی مصادر اصلی، سازگاری بیشتری داشته باشد و ما را در شناخت بهتر منابع نخستین این کتاب، یاری دهد. همان طور که پیش تر اشاره شد، اخبار مفرد، نمی‌تواند مورد مطالعه این روش قرار گیرد. بدین جهت، نیمی از اخبار ابواب مختلف این کتاب، از محدوده بحث خارج است. من روایتی را بررسی خواهم کرد که مؤلف بیشترین بهره را از آنان برده و همچنین، دو راوی را که کتب اصلی آنان و یا جایگزین آن، به دست ما رسیده است.

در این مقاله، مشایخ بی‌واسطه ابن‌ابی‌الدنیا، با اعداد مشخص شده است و ابتدا زندگی‌نامه مشایخ وی و فهرست روایات مشترک هر سند بررسی خواهد شد تا به اولین راوی مشترک در سلسله سند برسیم؛ یعنی همان مورخ یا محدثی است که روایت از کتاب او نقل شده است. سپس، به نقل ترجمه خبر یا خلاصه آن، داخل علامت نقل قول، خواهیم پرداخت. پیش از هر سند، یکی از حروف الفبا قرار داده شده که با تغییر اولین راوی مشترک، تغییر خواهد کرد. سپس، به شرح حال روایت هریک از مورخان خواهیم پرداخت.

اول: محمدبن عبید {پدر ابن‌ابی‌الدنیا}

مؤلف، بیشترین تعداد یعنی ۱۸ خبر را از طریق پدرش، محمدبن عبید، نقل می‌کند که درباره زندگی وی تقریباً هیچ اطلاعی نداریم. تنها کتابی که اطلاعات مختصری از وی داده، تاریخ بغداد است که ظاهراً خطیب بغدادی، این اطلاعات را از اسانید مختلفی که نام محمدبن عبید در آنها بوده، گردآوری کرده است. (خطیب بغدادی، ۱۹۲۱م: ۳۷۰/۲) اینکه وی کتابی به غیر از جزوه حدیثی خود داشته، برای ما معلوم نیست.

تمام اخبار محمدبن عبید، جز یکی، از مورخ شهیر، هشام‌بن محمد کلبی (متوفای ۲۰۴هـ.ق) نقل شده است. (Sezgin, 1967: ii, p.268) تقریباً می‌توان حدس زد که محمدبن عبید این احادیث را از کتاب هشام، مقتل علی، نقل کرده است. نجاشی به کتاب مقتل علی، نوشته هشام اشاره کرده است؛ اما ابن‌ندیم و یاقوت که به تفصیل تألیفات وی را نام برده‌اند، نامی از این کتاب نمی‌برند. (نجاشی، بی‌تا: ۳۳۹؛ ابن‌ندیم، ۱۸۷۲م: ۱۹۶؛ یاقوت الرومی، ۱۳۵۷هـ.ق: ۲۸۸؛ مقایسه کنید با سزگین، ۱۹۷۱م: ۱۱۴) اما تنها خبری که از طریق هشام نیست، از طریق شبابه‌بن سوار نقل شده است. در این خبر، علی علیه السلام در سن شصت سالگی است و می‌گوید که در بیست سالگی در میدان جهاد حضور پیدا کرده است. خبری مشابه، اما با سندی طولانی‌تر، از ابوالفرج اصفهانی از شبابه‌بن سوار نقل شده است.

{اسناد آ.}

آ. (۱): ۱. محمدبن عبید؛ ۲. هشام‌بن محمد؛ ۳. ابو‌عبدالله الجعفی؛ ۴. جابر؛ ۵. ابو‌جعفر محمدبن علی‌بن حسین علیه السلام.

{مضمون خبر:} زمانی که خداوند خواست تا علی را با هلاکت ابن‌ملجم عزیز گرداند، ابن‌ملجم شب را در مسجد بنواسد بیتوته کرد. سپس، به منزل یکی از اهل‌کنده رفت. یک هفته

پیش از آن در روز جمعه، علی بر فراز منبر فرمود: زمان تحقق سرنوشتی فرا رسیده که پیامبر اُمّی فرمود: «لایبغضک مؤمن ولا یحبک کافر.» و به درستی کسانی که مرتکب افترا و خطا شدند، کار به جایی نبرند. شب گذشته در خواب دیدم که شیطانی، ضربتی به من زد که خون محاسنم را به خون سرم رنگین کرد؛ اما از آن ضربت، مرا رنجشی حاصل نشد. سپس، {حضرت} فرمود: ای علی! تو کشته خواهی شد؛ اگر خدا بخواهد. بعد فرمود: چه مانع شده تا شقی‌ترین مردم، محاسنم را با خون سر رنگین کند؟ سپس، دست خود را بر سر و محاسن خود کشید و از منبر پایین آمد. شب‌هنگام زمانی که می‌خواست برای نماز عشاء به مسجد برود، مرغابی‌ها در مقابل او سر و صدا کردند. فرمود: آنها گریه‌کنندگان و زنان نوحه‌کننده هستند. ابن‌ملجم در کنار درب منزل منتظر او بود. زمانی که امیر مؤمنان بیرون آمد، ضربتی به او زد. محمد حنفیه که نزدیک بود، ابن‌ملجم را گرفت. مردم هجوم بردند تا او را به قتل برسانند. امیر مؤمنان فرمود: تا من زنده‌ام او را رها نکنید. اگر زنده ماندم، یا از او انتقام می‌گیرم و یا او را به خدا واگذار می‌کنم؛ اما اگر وفات کردم، پس جان در برابر جان. (ن.خ، ص ۲۳۴) {خبر ش. ۱۲}

أ. (۲): دقیقاً مانند سند پیشین. {مضمون خبر:} این خبر، ضمیمه‌ای به توصیه اخلاقی علی علیه السلام است. ابو جعفر علیه السلام نقل می‌کند که امیرالمؤمنین پیش از وفات، این وصیت را نمود و عبیدالله بن ابی‌رافع وصیت را نوشت. (ن.خ، ص ۲۳۶) {خبر ش. ۳۱}

أ. (۳): دقیقاً مانند سند پیشین. {مضمون خبر:} پس از وفات علی علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام ضربتی بر ابن‌ملجم زد که منجر به قطع برخی انگشتانش شد و سپس، او را با ضربت دوم به هلاکت رساند. علی علیه السلام به او وصیت کرده بود که تنها یک ضربت بزند. حسن بن علی، به جهت کفاره ضربت دوم، یکبار پیاده به حج رفت و سه بار اموالش را با خدا تقسیم نمود.^۸ (ن.خ، ص ۲۴۳) {خبر ش. ۸۳}

أ. (۴): ۱-۴. مثل قبلی؛ ۵. من نظر الی ابن‌ملجم. {مضمون خبر:} این خبر، توصیف ظاهری ابن‌ملجم است. (ن.خ، ص ۲۴۳) {خبر ش. ۷۹}

أ. (۵): ۱-۳. مثل قبلی؛ ۴. عروه بن عبدالله؛ ۵. زحر بن قیس (به احتمال زیاد، نام جابر، بین نفر

۸. {این خبر، از متفردات ابن ابی‌الدنیا است و در هیچ مصدر دیگری مشاهده نشده است. به علاوه، مضمون این خبر با معتقدات شیعه درباره عصمت ائمه علیهم السلام سازگار نیست. مرحوم محمدباقر محمودی احتمال داده که تعلیل موجود در این خبر، از سوی راوی مطرح شده؛ وگرنه حج و تقسیم اموال، برای ادای کفاره نبوده است. (ر.ک: ابن ابی‌الدنیا، ۱۴۱۱: ۹۱، پاورقی)}

سوم و چهارم اسقاط شده است). {مضمون خبر:} در این خبر، حسن بن علی علیه السلام، زحرین قیس را به مدائن می فرستد تا حسین علیه السلام را از شهادت پدر آگاه کند. برخی هنگام شنیدن خبر، ابتدا به خبر اعتماد نمی کنند.^۹ (ن.خ، ص ۱۲۴۵) {خبر ش. ۹۲}

{بررسی اسناد فوق:} مروی عنه هشام در پنج خبر فوق، ابو عبدالله حسین بن علی الجعفی است. وی حضور، زاهد و مؤذن بود و برای مدت شصت سال در مسجد جعفی کوفه، قاری قرآن بود. او در ذوالقعدة ۲۰۳ هجری وفات کرد. از نسب وی مشخص می شود که با معلم خود {جابر} در ارتباط بوده. هشام از کتاب وی، اخبار خود را نقل کرده است.

جابر بن یزید جعفی، مورخ شهیر شیعی و صاحب تألیفات متعدد است که نام برخی از آنها به ما رسیده است؛ کتاب *جمل*، کتاب *صفین*، کتاب *نهر روان* و از همه مهم تر، کتاب *مقتل امیر المؤمنین علیه السلام*؛ کتابی که منبع اصلی هشام بوده است؛ حتی در منابع شیعی، نسبت به وثاقت جابر، اختلافات بسیاری وجود دارد. وی معتقد به رجعت علی علیه السلام به زمین بود. برخی منابع او را دروغگو و برخی دیگر گفته اند حدیث او نوشته نمی شود. با وجود این، سفیان الثوری و شعبه از او روایت کرده اند و حتی سفیان او را راستگو خوانده است. جابر در سال ۱۲۸ هجری وفات کرد. برخی منابع تاریخ وفات او را سال ۱۲۳ یا ۱۲۹ هجری ذکر کرده اند. (Sezgin, 1967: p.307; Sezgin, 1971: pp. 85-133; سمعانی، ۱۹۶۲: ۱۶۹؛ کشی، بی تا: ۱۶۹)

با وجود تردیدها درباره شخصیت وی که به احتمال زیاد به جهت اعتقاداتش بوده و نه اعتبار او به عنوان مورخ، تاریخ جابر درباره مقتل امیر المؤمنین علیه السلام باید جدی گرفته شود. همان طور که در سه خبر نخست می توان مشاهده کرد، او به خاندان اهل بیت علیهم السلام دسترسی داشته است. ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین، متوفای ۱۱۴ هجری، پدرش علی در واقعه کربلا ۲۳ ساله بوده است. بنابراین، پدر و پسر هر دو به احتمال قوی از اخبار مقتل علی علیه السلام مطلع بوده اند. این اطلاعات درباره مقتل امیر المؤمنین، به احتمال زیاد از خود حسین بن علی علیه السلام منتقل شده است. (زبیری، ۱۹۵۳ م: ۵۸ - ۵۹)

راوی دیگر جابر، شناخته شده نیست. به احتمال زیاد، او عروه بن عبدالله بن قشیر، ابومهل الجعفی باشد. این احتمال، به دلیل نسبت او (الجعفی) و همچنین، دوره حیات وی است. وی

۹. {در بیشتر منابع تاریخی اشاره شده که امام حسین علیه السلام در زمان ضربت خوردن پدر، در کوفه حضور داشت؛ اما این خبر تصریح کرده که امام حسین علیه السلام در آن زمان در مدائن بود. این خبر، با یک نقل نادر از سیدرضی در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه مطابقت دارد. (رک: ابن ابی الدنيا، ۱۴۱۱: ۹۷، پاورقی)}

راوی از ابن سيرين (متوفای ۱۱۰هـ ق) و مروی عنه سفیان الثوری (متوفای ۱۶۱هـ ق) است. (ابن ابي حاتم، ۱۹۴۱ م: ۳/۳۹۷)

زحرین قیس الجعفی، شاهی که خبر ناگوار را به مدائن برد، توسط ابن ابي حاتم الرازی ذکر شده است. (ابن ابي حاتم، ۱۹۴۱ م: ۱/۶۱۹) شعبی از وی حدیث نقل کرده است (ن. ک. سند ب ۳، در اسناد سعید بن یحیی بن سعید). طوسی نام وی را زهر ثبت کرده است؛ اما محشی کتاب می گوید که زجر و زحر نیز ثبت شده است. (طوسی، ۱۳۸۱هـ ق: ۴۲)

{ اسناد ب. }

ب. (۱): ۱-۲. مثل قبلی؛ ۳. رجل من نخع؛ ۴. صالح بن میثم. {مضمون خبر:} در این خبر، ابن ملجم نامه ای به علی عليه السلام می نویسد، دشمنی خود را به او آشکار کرده و او را نصیحت می کند تا دست از شرک بردارد. علی عليه السلام به نامه آب دهان انداخت، آن را پاک کرد و دور انداخت. (ن. خ، ص ۲۳۴) {خبر ش. ۱۱}

ب. (۲): ۱-۴. مثل سند قبلی؛ ۵. عمران بن میثم؛ ۶. پدرش میثم. {مضمون خبر:} علی عليه السلام با همان حال مجروح، نماز خود را به پایان برده، (به جهت شدت خونریزی،) سرش را در هنگام سجده به این سو و آن سو قرار می داد. (ن. خ، ص ۲۳۲ ب) {خبر ش. ۵.}

ب. (۳): ۱-۴. مثل سند قبلی؛ ۵. میثم. {مضمون خبر:} گروهی، به ابن ملجم حمله می کنند و او واکنشی نشان نمی دهد.^{۱۰} (ن. خ، ص ۲۳۴ ب) {خبر ش. ۱۶.}

{بررسی اسناد فوق:} نمی توانم به طور قطع بگویم رجل من نخع که هشام از او نقل کرده، چه کسی است. ممکن است هشام، یا ابن ابي الدنيا یا پدرش، به عمد نام راوی را مخفی کرده باشند؛ نه اینکه هشام نام او را فراموش کرده یا راوی آن قدر مهم نبوده که ذکرش کنند؛ به عنوان نمونه، در فصل بعدی، بحث شیخ من الأزد را پیگیری کنید.

به احتمال زیاد، شریک بن عبدالله، ابو عبدالله النخعی، متوفای ۱۷۹هـ ق باشد که در بخارا متولد شد. وی ساکن کوفه بود و در زمان المنصور و الهادی، منصب قضا داشت. او راوی موثقی به شمار می رفت؛ اما اشتباهات فراوانی داشت. هرچند در دستگاه بنی العباس خدمت می کرد، اما باید همیشه از خودش در برابر اتهام به تشیع دفاع می نمود. طوسی به او اشاره نکرده؛ اما نام وی در

۱۰. ابن ابي الدنيا، ن. خ. ۲۳۴ ب. ابوالفرج همین خبر را با کمی تفاوت و با این سند نقل می کند: ابومخنف، بعض أصحابنا، صالح بن میثم، برادرش عمران. (ر. ک: اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۵)

اسانید برخی اخبار مربوط به حیات علی علیه السلام آمده است. (خطیب بغدادی، ۱۹۲۱م: ۱۳۷/۱-۱۳۸) در کتب تراجم هیچ‌گونه نشانه‌ای از ارتباط وی با هشام یا با خاندان میثم نیست؛ اما او از جابر جعفی روایت کرده و احتمال دارد نام جابر از این اسانید حذف شده باشد. خطیب بغدادی به تفصیل به شرح حال وی پرداخته که نشان از اهمیت اوست. همچنین، نشان می‌دهد که شخصیتی مورد اختلاف داشته است. (خطیب بغدادی، ۱۹۲۱م: ۲۷۵/۹-۲۷۹؛ ابن سعد، ۱۹۰۴م: ۲۶۳-۴)

خاندان میثم، از طرفداران وفادار علویان بودند؛ هرچند مطلب زیادی درباره آنان نمی‌دانیم. پدر و مهم‌ترین شخصیت خاندان، میثم، نام کاملش با توجه به منابع مختلف، میثم‌بن یحیی ابوصالح الاسدی التمار النهروانی است که در زمان عبیدالله زیاد و در کوفه به شهادت رسید. شرح حال وی، حاوی اخباری درباره علم غیب اوست. او از کشته شدن معاویه خبر داشت و خلافت یزید را پیش از رسیدن خبر به کوفه مطلع بود. او چگونگی و زمان وفات خود و علی علیه السلام را پیش‌بینی کرد. (کشی، بی‌تا: ۷۴؛ طوسی، ۱۳۸۱هـ: ۵۸) برخی از فرزندان او، نسبت میثمی داشتند. (ابن اثیر، ۱۳۵۷هـ: ۱۹۹/۳) عمران، پسر میثم، به عنوان ثقه معرفی شده است. او و برادرش صالح، از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بودند. (نجاشی، بی‌تا: ۲۲۴؛ طوسی، رجال: ۱۲۶، ۲۱۸ و ۵۳۰)

{اسناد ج.}

- ج. (۱): ۱-۲. مثل قبلی؛ ۳. شیخ من الازد؛ ۴. عبدالرحمن بن جندب؛ ۵. جندب، پدر وی. {مضمون خبر:} حسن بن علی علیه السلام بر بدن پدر نماز خواند و او را در رجه به خاک سپرد. (ن.خ، ص ۱۲۴۱) {خبر ش. ۷۲}
- ج. (۲): ۱-۵. مثل قبلی. {مضمون خبر:} علی علیه السلام در روز یکشنبه، ۱۱ شب مانده از رمضان، سال چهل به شهادت رسید. (ن.خ، ص ۱۲۳۹) {خبر ش. ۴۴}
- ج. (۳): ۱-۵. مثل قبلی. {مضمون خبر:} جندب از علی علیه السلام سؤال کرد آیا باید با حسن بیعت کنند. وی در پاسخ گفت: نه شما را امر می‌کنم و نه نهی. این خبر، سپس شامل وصیت او به حسن و حسین علیه السلام است. (ن.خ، ص ۱۲۳۷) {خبر ش. ۳۳}
- {بررسی اسانید فوق:} در اسانید فوق، شیخ من الازد که مروی عنه هشام است، یقیناً کسی جز ابومخنف، لوط‌بن یحیی الأزدی متوفای ۱۵۷هـ نیست. علت این اطمینان، اولاً، ابومخنف از

عبدالرحمن بن جندب حدیث نقل کرده است. (اصفهانی، ۱۳۸۶هـ.ق: ۱۱؛ Sezgin, 1971: p. 194) دوم، هشام بسیاری از کتب ابومخنف را نقل کرده و سوم اینکه ابومخنف، مؤلف کتابی به نام *مقتل علی* است. (نجاشی، بی تا: ۳۳۹؛ Sezgin, 1971: pp. 43&114, n. 39) این کتابی است که ابوالفرج اصفهانی و طبری، بسیاری از مطالب خود را از او گرفته‌اند و هشام نیز این روایات را از همان کتاب نقل کرده است.

عبدالرحمن بن جندب که مروی عنه ابومخنف است و جندب بن عبدالله الأسدی، هر دو در کتاب رجال طوسی، به عنوان اصحاب علی بن ابی طالب معرفی شده‌اند؛ اما خبری درباره آن دو، در دیگر کتب رجال نیست. (طوسی، ۱۳۸۱هـ.ق: ۳۷ و ۵۰) اما ارسلا سزگین می‌گوید: طبق یک سند موجود در تاریخ طبری، عبدالرحمن بن جندب در جنگ دیر الجماجم در سال ۸۲ حضور داشته است. (طبری، ۱۸۷۹م: ۵۹/۲؛ Sezgin, 1971: p. 195) ابومخنف در سال ۷۰ متولد شد. اگر بگوییم که عبدالرحمن چند سال پس از دیر الجماجم زنده بوده، دیدار ابومخنف با عبدالرحمن ممکن است.

سه خبر بعدی را، هشام از پدرش، محمد بن سائب الکلبی، نقل کرده که یکی از این روایات به واسطه ابوبکر بن عیاش، نقل شده است. ابن سائب، مفسر، جغرافی‌دان و انساب‌شناس مشهور شیعی بود. وی پیش از سال ۶۶هـ.ق متولد شد و در سال ۱۴۶هـ.ق وفات نمود. (Sezgin, 1967: i, 268) وثاقت وی، احتمالاً به جهت عقاید شیعی وی، بارها توسط رجال یون مورد شبهه قرار گرفته است. نقل شده که وی مانند جابر جعفی، معتقد بود امیرالمؤمنین به زمین باز خواهد گشت. (ذهبی، ۱۳۸۲هـ.ق: ۵۵۸/۳) او روایات بسیاری نقل کرده؛ اما تنها یک کتاب تفسیر از او در کتب تراجم نقل گردیده است. بسیاری از روایات وی، به پسرش هشام رسیده و در کتب او نقل شده است.

ابوبکر بن عیاش، راوی مشهوری است که بسیاری از کوفیان از او نقل کرده‌اند. او به زهد معروف بود؛ اما اشتباهاتی هم در نقل حدیث داشت. وی در سال ۱۹۳هـ.ق زمانی که بیش از نود سال از عمرش می‌گذشت، وفات نمود. (Sezgin, 1967: i, 10)

{اسناد د.}

د. (۱): ۱-۲. مثل قبلی {محمد بن عبید عن هشام}؛ ۳. محمد بن سائب الکلبی؛ ۴. محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب. {مضمون خبر:} در این خبر آمده که امیرالمؤمنین در سن ۶۲

سال ونیم از دنیا رفت. (ن.خ، ص ۲۳۹ب) {خبر ش. ۵۲}

د. (۲): ۱-۳. مثل قبلی. {مضمون خبر:} این ائیر الکندی، زخم علی علیه السلام را با پارچه‌ای معاینه می‌کند و قسمتی از مغز را مشاهده کرده و سپس، می‌گوید که جراحی، مهلک است. (ن.خ، ص ۲۳۵ب) {خبر ش. ۲۸}

د. (۳): ۱-۲. مثل قبلی؛ ۳. ابوبکر بن عیاش؛ ۴. محمد بن سائب الکلبی. {مضمون خبر:} از سه محدث بزرگ، ابوحسین {ابوحسین}، عاصم بن بهدله و أعمش، درباره کیفیت دفن امیرالمؤمنین سؤال شد؛ ولی نتوانستند پاسخی دهند. سپس، این سؤال را از محمد بن سائب پرسیدند. وی در پاسخ گفت: علی در بیرون کوفه و توسط حسن، حسین و محمد حنفیه و برخی دیگر از اعضای خانواده دفن شد. این، بدین سبب بود که خوارج و دیگران، بدن علی علیه السلام را نبش قبر نکنند. (ن.خ، ص ۱۲۴۱) {خبر ش. ۶۸}

{بررسی اسانید فوق:} مروی عنه محمد بن سائب، محمد بن عمر بن علی عبدالله الهاشمی، از اشراف مدینه بود. پدرش، عمر بن علی، کوچک‌ترین اولاد ذکور امیرالمؤمنین بود و محمد بن عمر تا زمان حکومت سفاح (خلافت از ۱۳۲ تا ۱۳۶ هـ.ق) زندگی کرد. روایات محمد بن عمر، در سنن / ربیع آمده است و روایات وی را «حسن» و «ما استنکر» توصیف کرده‌اند. (ذهبی، ۱۳۸۲ هـ.ق: ۳/۶۶۸) در سه حدیث بعدی، اولین نام مشترک، خود هشام است.

{اسناد هـ.}

هـ. (۱): ۱-۲. مثل قبلی؛ ۳. ابوجناب الکلبی، یحیی بن حیه؛ ۴. ابوعون الثقفی؛ ۵. ابوعبدالرحمن السلمی. {مضمون خبر:} خبر درباره وصیتی است که علی علیه السلام به حسن کرد. (ن.خ، ص ۱۲۳۷) {خبر ش. ۳۲}

هـ. (۲): ۱-۲. مثل قبلی؛ ۳. عمر بن عبدالرحمن بن نفع بن جعد بن هبیره. {مضمون خبر:} زمانی که ابن ملجم علی {ع} را زخم زد، او، {علی}، کمی عقب‌تر آمد و جعد بن هبیره را به جلو فرستاد تا نماز جماعت را تمام کند. سپس، دستور داد ابن ملجم را بیاورند. از او پرسید: آیا من در حق تو نیکی نکردم؟ در جواب گفت: چرا چنین است. فرمود: پس، چه چیز تو را به این کار واداشت؟ جواب داد: من شمشیرم را چهل روز صیقل دادم و از خدا خواستم تا با این شمشیر، بدترین خلق خود را هلاک کند. علی علیه السلام فرمود: گمان کنم که تو خود با این شمشیر کشته خواهی شد و تو بدترین خلق خدایی. ابن ملجم، با همان شمشیر به قتل رسید. (ن.خ، ص ۲۳۲ب)

{خبر ش. ۶}

هد. (۳): ۱-۲. مثل قبلی؛ ۳. عوانه بن الحکم. {مضمون خبر:} زمانی که مردم از نماز صبح در مسجد اشعث، مسجدی که حجر بن عدی امام آنجا بود، باز می‌گشتند، وقتی حجر بن عدی سلام داد، به او خبر دادند که امیرالمؤمنین مجروح شده است. حجر به اشعث گفت، من این ملجم را با تو دیدم که مخفیانه با او صحبت می‌کردی و گفتم صبح کار تو را آشکار کرد (فضحک الصبح). اگر در مورد تو یقین داشتیم، سر تو را با شمشیر می‌زدم (لضربت اکثرک شعرا). اشعث جواب داد: تو پیرمرد خرفتی هستی (یاوه می‌گویی). اشعث، در صبحی که امیرالمؤمنین مجروح شده بود، پسرش را فرستاد و گفت: بین امیرالمؤمنین در چه حالی است. پسر اشعث پس از مدتی برگشت و گفت: چشمانش در حدقه فرو رفته بود. اشعث گفت: این، علامت کسی است که مغزش زخم خورده باشد. (ن.خ، ص ۲۳۴ ب) {خبر ش. ۱۴}

{بررسی اسانید فوق:} ابوجناب یحیی بن ابی حیه الکلبی، محدث مشهور کوفی، از سوی رجالیون، صدوق، اما متمایل به ضعف و تدلیس معرفی شده است. وی مروی عنه ابومخنف بود که در سال ۱۴۷ هـ.ق، یعنی ده سال پیش از ابومخنف وفات کرد. (ذهبی، ۱۳۸۲ هـ.ق: ۳۷/۵؛ مرزبانی، ۱۹۶۴ م: ۲۶۳؛ Sezgin, 1971: p.33) ابوعون، محمد بن عبیدالله بن سعید الاعور الثقفی، راوی اهل کوفه که متقن و ثقة بود و در زمان حکمرانی خالد القسری (دوران حکومت ۱۰۵ تا ۱۲۰ هـ.ق) در کوفه وفات نمود. (ابن حبان، ۱۹۵۹ م: ش ۸۳۰؛ ابن ابی حاتم، ۱۹۴۱ م: ۱/۵) ابوعبدالرحمن، عبدالله بن حبیب السلمی الثقفی الاعور، قاری قرآن اهل کوفه که از عثمان و امیرالمؤمنین روایت کرده و در سال ۷۵ وفات کرد. (سمعانی، ۱۹۶۲ م: ۱۸۱/۶؛ ابن حبان، ۱۹۵۹ م: ش ۷۵۳)

سومین نام در سند هد. ۲، جالب است؛ از آن جهت که به آن، اسناد خاندان {روایة الأبناء عن الآباء} می‌گویند. اگرچه در ظاهر، راوی یک نفر است؛ اما ما به وضوح می‌دانیم که این توسط پسر از پدر نقل شده تا به هشام رسیده است. جعد بن هبیره که به جای علی علیه السلام نماز جماعت را ادامه داد، پسر خواهر او، یعنی ام‌هانی بود و با دختر علی علیه السلام، یعنی ام‌الحسن ازدواج کرده بود. او در دوره خلافت علی علیه السلام والی خراسان و در زمانی نامعلوم در دوران حکومت معاویه وفات کرد. (ابن حبان، ۱۹۵۹ م: ش ۶۱۲؛ طوسی، ۱۳۸۱ هـ.ق: ۳۷؛ زبیری، ۱۹۵۳ م: ۳۴۴؛ Sezgin, 1971: p. 69) هیچ‌کدام از خاندان او که در این سند ذکر شده، در منابع، اثری از آنها نیست؛ اما برخی پسران وی شناخته شده هستند. (زبیری، ۱۹۵۳ م: ۳۳۴)

عوانه بن حکم الکلبی (ولادت پیش از ۹۰ و متوفای ۱۴۷ هـ.ق)، مورخ نابینای اهل کوفه بود و با کتاب *التاریخ و کتاب سیره معاویه و بنی امیه* شناخته شده است. (Sezgin, 1967: i, 307) او از قبیله کلب و با هشام و برخی مشایخ وی مرتبط بوده؛ اما در کتب رجالی شیعه، از او سخنی به میان نیامده است. البته محتمل است که او به تشیع متمایل بود؛ زیرا خبری را درباره اشعث نقل کرده که در آن، به نقش اشعث در قتل علی علیه السلام اشاره دارد. اشعث، متهم بود که علی (ع) را مجبور به پذیرش حکمیت کرد که نتیجه بسیار بدی به همراه داشت. (Reckendorf, 1986: i. p. 696)

دوم: العباس بن هشام بن محمد، طریق دوم به هشام

اکثر اخباری که ابن ابی‌الدنیا از هشام بن محمد نقل کرده، از طریق پدرش {محمد بن عبید} به وی رسیده؛ اما چهار خبر هست که از طرق دیگر به هشام می‌رسد. سه خبر از این اخبار، از طریق عباس، پسر هشام نقل شده که ظاهراً هدف اصلی‌اش در زندگی، نقل میراث روایی پدرش بوده است. ابن ابی‌الدنیا، به کرات از عباس نقل کرده و تا جایی که من جست‌وجو کردم، تمام این اخبار، از هشام نقل شده است. (ابن ابی‌الدنیا، ۱۹۷۳م، فهرست نمایه کتاب؛ خطیب بغدادی، ۱۹۳۱م)

{اسناد آ.}

آ.(۱): ۱. عباس بن هشام بن محمد؛ ۲. هشام بن محمد الکلبی؛ ۳. محمد بن سائب الکلبی؛ ۴. عائشه بنت عبید (مادر محمد بن سائب). {مضمون خبر:} این حدیث، خصوصیات ظاهری علی علیه السلام را توصیف می‌کند. (ن.خ، ص ۲۴۰ ب) {خبر ش. ۶۳}

آ.(۲): ۱-۲. مثل قبلی؛ ۳. ابوالمقوم یحیی بن ثعلبه الانصاری؛ ۴. عبدالملک بن عمیر. {مضمون خبر:} وقتی ابن ملجم را در همان صبح ضربت، نزد علی علیه السلام آوردند، دخترش ام‌کلثوم آنجا بود و گریه می‌کرد. وقتی ابن ملجم را دید، گفت: «ای دشمن خدا! هیچ خطری امیرالمؤمنین را تهدید نمی‌کند.» ابن ملجم پاسخ داد: «سوگند به خدا! من شمشیرم را صیقل دادم و استبداد {و ظلم} را انکار کردم، من ترس را کنار گذاردم و سرعت گرفتم و ضربتی زدم که اگر آن را در بین ربیع و مضر تقسیم کنی، همه هلاک خواهند شد. پس، آیا تو برای من گریه می‌کنی؟» (ن.خ، ص ۲۳۵) {خبر ش. ۱۸}

آ.(۳): ۱-۲. مثل قبلی؛ ۳. ابوبکر بن عیاش. {مضمون خبر:} گروهی از قبیله مراد، از یمن وارد شدند و ابن ملجم در میان آنان بود. عمر بن الخطاب از آنان پرسید: «از کدام قبیله‌اید؟» گفتند:

از مراد. عمر گفت: «تا کنون زشت‌روتر از شما ندیدم.» و چند بار این جمله را تکرار کرد. سپس گفت: «بیرون بروید و به سوی مصر روانه شوید.» در میان آنان، سیدان بن حمدان^{۱۱} هم بود؛ همان کسی که به عثمان ضربت زد. (ن، خ، ص ۲۴۳) {خبر ش. ۸۰}

{بررسی اسناد فوق:}

درباره این طریق، سخن چندان نمی‌توان گفت. ما درباره پدر هشام و همچنین ابوبکر بن عیاش، قبلاً توضیح دادیم. ابوالمقوم، یحیی بن ثعلبه النصاری، در نقل دارقطنی، ضعیف معرفی شده است. (ذهبی، ۱۳۸۲ هـ ق: ۳۶۷/۵) از عبدالملک بن عمیر اللخمی، شناخت بیشتری داریم. وی اهل کوفه بود و در سال ۱۳۶ هـ ق در کهنسالی درگذشت. هر چند درباره شخصیت وی اختلافاتی وجود دارد، اما به‌طور کلی، قابل اعتماد بوده است. (ذهبی، ۱۳۸۲ هـ ق: ۳۶۰/۲؛ ابن ابي حاتم، ۱۹۴۱ م: ۳۶۰/۲)

سوم: ابوعلی احمد بن الحسن الضریر (نابینا): طریق سوم به هشام

درباره آخرین خبری که ابن ابي الدنيا از هشام نقل کرده، منابع رجالی، اطلاعات چندان به دست نمی‌دهد. ابوعلی، شاید همان احمد بن الحسن بن علی بن الحسن، ابوعلی المقرئ الخياط باشد (ملقب به دبیس یا دبیس) که خطیب بغدادی نام او را ذکر کرده است. (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱ م: ۸۸/۵) او هم عصر ابن ابي الدنيا، شاید کمی مسن‌تر بود؛ ولی اشاره به نابینا بودن او نشده است. نام وی، همان‌گونه که در خبر فوق آمده، به‌وسیله سند خبری دیگر تأیید می‌شود که در این خبر، ابن ابي الدنيا سخنان واپسین علی عليه السلام در بستر مرگ را گزارش می‌کند. (ابن ابي الدنيا، ۱۹۷۳ م: ش ۳۹)

{اسناد آ.}

آ. (۱): ۱. ابوعلی احمد بن الحسن الضریر؛ ۲. هشام بن محمد؛ ۳. الولید بن الوهب الحارثی؛ ۴. بر؟. (حرف سوم ناخوانا)^{۱۲} بن عمرو التمیمی. {مضمون خبر:} بعد از وفات امیر المؤمنین عليه السلام،

۱۱. {نام این شخص در نسخه چاپی، سیدارین حمرار ثبت شده است. (ر.ک: ابن ابي الدنيا، ۱۴۱۱: ۸۸؛ همو، ۱۴۰۸: ۱۱۵)}

۱۲. {در دو نسخه چاپی کتاب، این نام در یکی برید، و در دیگری یزید ثبت شده است. (ابن ابي الدنيا، ۱۴۱۱: ۱۰۹؛ همو، ۱۴۰۸: ۱۲۵)}

مردی از تمیم که مسئول حفاظت از جان او بود، مرثیه‌ای در مسجد کوفه خواند. (ن.خ، ص ۱۲۴۶) {خبر ش. ۱۰۳ یا ۱۰۴}

نویسنده مقاله موفق نشد که دو شخص آخر سند را شناسایی کند.

چهارم: عبدالله بن یونس بن بکیر: طریقی دیگر به جابر

ابن ابی‌الدنیا یازده خبر را از یونس بن بکیر نقل کرده است. این اخبار، از طریق عبدالله بن یونس به ابن ابی‌الدنیا رسیده است. پسر یونس بن بکیر، برای رجالیون شناخته شده نیست و ظاهراً فعالیت او در حدیث، منحصر به نقل روایات پدرش است؛ اما پدرش، یعنی یونس بن بکیر، کاملاً شناخته شده است. او، یونس بن بکیر بن واصل ابوبکر الشیبانی الحمّال^{۱۳} (ت ۱۹۹) که علاوه بر محدث بودن، در زمان جعفر بن برمک، برای مدتی قاضی المظالم بوده است. نظرات درباره شخصیت وی، مختلف است؛ اما عمدتاً توثیق شده است. او متخصص در آثار و سیر بود. (ابن سعد، ۱۹۰۴ م: ۲۹۷/۵؛ ابن ابی حاتم، ۱۹۴۱ م: ۲۳۶/۶؛ ذهبی، ۱۳۸۲ هـ ق: ۴۷۷/۶) از این یازده خبر، پنج تای آن به جابر جعفی می‌رسد که احتمالاً بخشی از کتاب جابر درباره مقتل امیرالمؤمنین بوده است.

{اسناد آ.}

- آ. (۱): ۱. عبدالله بن یونس بن بکیر؛ ۲. یونس بن بکیر؛ ۳. ابو عبدالله الجعفی؛ ۴. جابر بن یزید؛ ۵. محمد بن علی. {مضمون خبر:} این حدیث، درباره آخرین وصیت علی به حسن بن علی علیه السلام است. (ن.خ، ص ۱۲۳۶) {خبر ش. ۳۰}
- آ. (۲): ۱-۴. مانند قبلی؛ ۵. محمد بن علی، زید بن ثابت، ابوالطفیل، و دیگران. {مضمون خبر:} علی علیه السلام هجده روز از ماه مبارک گذشته، مجروح شد و در شب اول دهه آخر، وفات کرد. (ن.خ، ص ۱۳۳۹) {خبر ش. ۴۵}
- آ. (۳): ۱-۴. مانند قبلی؛ ۵. محمد بن علی و ابوالطفیل. {مضمون خبر:} حسن، بدن علی علیه السلام را غسل داد و با یک پیراهن و دو پارچه (لُفَافَتَین) کفن کرد. سپس، بدن را رو به قبله کرد و با هفت خشت، آن را ثابت نگاه داشت. (ن.خ، ص ۲۴۱ ب) {خبر ش. ۶۶}
- آ. (۴): ۱-۳. مانند قبلی؛ ۴. جابر؛ ۵. ابوالطفیل. {مضمون خبر:} حسن بن علی علیه السلام بر بدن

۱۳. {الجمّال، صحیح است. برای آشنایی بیشتر با یونس بن بکیر، رک: مرادی نسب، ۱۳۹۴: ۱۷۲}

پدر نماز خواند و آن را در رحبه به خاک سپرد. (ن.خ، ص ۱۲۴۱) {خبر ش. ۷۱} **ا. (۵):** ۱-۴. مانند قبلی؛ ۵. عامر الشعبی. {مضمون خبر:} خطبه‌ای که حسن بن علی، پس از وفات علی (ع) خواند. (ن.خ، ص ۱۲۴۴) {خبر ش. ۸۷ یا ۸۸} {بررسی اسناد فوق:} ما قبلاً درباره ابوعبدالله الجعفی صحبت کردیم که ناقل اخباری است که هشام از جابر جعفی نقل می‌کند. هرچند ابوعبدالله الجعفی، چهار سال پس از یونس بن بکر از دنیا رفته؛ اما این نباید سبب شک در اعتبار سند شود؛ چون در کتب رجال، به کهولت سن ابوعبدالله اشاره شده است.

درباره محمد بن علی {امام باقر علیه السلام}، قبلاً توضیح داده شد. زید بن ثابت، به عنوان کاتب پیامبر مشهور است که سهم عمده‌ای در تدوین مصحف عثمانی داشت و در حدود سال ۴۵ هجری وفات کرد. (Segin, 1967: i, p. 401) ابوالطفیل عامر بن واثله الکنانی، شاعر مشهور و از کیسانیه بود. کیسانیه، معتقد به غیبت محمد بن حنفیه بودند. ابوالطفیل، در کنار مختار جنگید و تا سال ۱۰۷ هجری در کوفه زندگی کرد که اگر سال ولادت او طبق ادعای خودش، در سال جنگ احد (۳ هجری) باشد، عمر او بیش از صد سال بوده است. او به عنوان مسن‌ترین بازمانده است که در مکه موفق به دیدار پیامبر {ص} شده است. (Segin, 1967: ii, p 412؛ ابن حبان، ۱۹۵۹م: ش ۲۱۴؛ کشی، بی تا: ۸۷؛ ابن سعد، ۱۹۰۴م: ۴۲/۶) عامر الشعبی (۱۹ تا ۱۰۳ هجری) به عنوان محدث، فقیه، مورخ مغازی و راوی اشعار، شهرت دارد. (Segin, 1967: i, p 277 & index)

{اسناد ب.}

در شش خبر بعدی که از یونس بن بکر است، او خود اولین شخص مشترک در سند است. در این گروه از روایات، ما به مورخانی که کتب مستقلی درباره مقتل امیرالمؤمنین داشته باشند، بر نمی‌خوریم و با عالمانی مواجهیم که علایق متفاوتی داشته‌اند. درباره روایاتی که بعد از این نام برده می‌شوند، هیچ کتابی درباره موضوع بحث ما، در کتب تراجم ثبت نشده است. بیشتر این روایات، محدثان عادی بودند که کارشان نقل حدیث و اخبار بود؛ به استثنای نویسندگان مشهوری همچون ابن اسحاق (صاحب سیره و مغازی) و ابن سعد (صاحب طبقات) که خواهیم پرداخت.

ب. (۱): ۱-۲. مانند قبلی؛ ۳. علی بن ابی فاطمه الغنوی؛ ۴. شیخ من بنی حنظله. {مضمون خبر:} ابن النباش، در هنگام فجر نزد علی علیه السلام می‌آید تا اذان فجر دهد. علی در بستر بیماری

است و پاسخی نمی‌دهد. ابن‌نباش، برای بار دوم و سوم اذان می‌دهد تا علی از بستر برمی‌خیزد. او در میان حسن و حسین راه می‌رود و این دو بیت را می‌خواند: «اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لاقیک، ولا تجزع عن الموت ولو حل بنادیک.» وقتی علی به درب کوچک مسجد می‌رسد، حسن و حسین را به جای خودشان می‌فرستد. در همین حین، ابن‌ملجم ضربتی به او می‌زند. ام‌کلثوم فریاد می‌زند: همسر من، امیرالمؤمنین (یعنی عمر) در هنگام نماز صبح کشته شد و اکنون پدرم نیز در هنگام نماز صبح به قتل رسید.^{۱۴} (ن.خ، ص ۲۳۲ أ) {خبر ش. ۴}

علی بن‌الحزور ابی‌فاطمه الغنوی، از روات شیعه و ساکن کوفه بود. ذهبی از او به‌زشتی یاد می‌کند و اشاره کرده که یونس از او نقل روایت کرده است. (ذهبی، ۱۳۸۲ هـ.ق: ۱۱۸/۳) «من موفق نشدم شیخ از بنی‌حنظله را شناسایی کنم.»

ب. (۲): ۱-۲. مانند قبلی؛ ۳. عبدالغفار بن القاسم الانصاری؛ ۴. غیرواحد. {مضمون خبر:} ابن‌ملجم، شب را با اشعث بن قیس گذراند. پیش از فجر، اشعث به ابن‌ملجم گفت: «صبح شده است.» حجر که مولای^{۱۵} آنان بود، بیرون رفت و اذان گفت و در همین حین، هیاهویی شنید و حجر بر فراز منبر {مناره} فریاد زد: «مرد یک‌چشم، او را کشت.» چون اشعث، یک‌چشم بود و علی او را عرف النار می‌خواند. (ن.خ، ص ۲۳۴ ب) {خبر ش. ۱۳}

عبدالغفار بن القاسم بن قیس بن فهید، ابو مریم الانصاری، از علمای کوفه و از چهره‌های مهم شیعه بود که توسط برخی رافضی خوانده شده است. علمای حدیث، عموماً احادیث وی را رد می‌کنند. وی برخی از اخبار ناراحت‌کننده (بلا یا)، مربوط به عثمان را نقل کرده است. او تا اواخر دهه سال ۱۶۰ هـ.ق زندگی کرد. (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۹۴۱ م: ۵۳/۳؛ ذهبی، ۱۳۸۲ هـ.ق: ۶۴۰/۲)

ب. (۳): ۱-۲. مانند قبلی؛ ۳. محمد بن ربیع؛ ۴. نافع بن عقیبه (یا عتبه) المنهبی (احتمالاً نامش به طور صحیح ثبت نشده و در انساب موجود نیست). {مضمون خبر:} «من خانواده‌ام را در هنگام فجر ترک کردم و به درب کنده مسجد رسیدم که ناگهان مردی از در بیرون دوید؛ درحالی‌که شمشیرش را می‌چرخاند. من طیلسانم را به سوی صورتش پرتاب کردم، او را متوقف نمودم و شمشیر را از دستش گرفتم. سپس، او را مانند شتری به سوی مسجد راندم و هیاهویی

۱۴. {محمدباقر محمودی در تحقیق خود، این خبر را تضعیف کرده و احتمال داده که ذیل آن، از اضافات یونس بن‌بکیر باشد. (رک: ابن‌ابی‌الدنیا، ۱۴۱۱: ۲۹، پاورقی)}

۱۵. {در دو نسخه چاپی، به جای «مولی»، «مؤذن» ثبت شده است؛ رک: ابن‌ابی‌الدنیا، ۱۴۱۱: ۳۶؛ ابن‌ابی‌الدنیا، ۱۴۰۸: ۹۴}

در مسجد شنیدم که مردم می گفتند امیرالمؤمنین کشته شد. او را وارد مسجد کردم و گفتم من او را گرفتم؛ درحالی که شمشیربه دست از مسجد فرار می کرد. او را نزد علی بردند. علی گفت: او را نگه دارید؛ اگر از این زخم کشته شدم، او در اختیار شماست. جان در برابر جان؛ او را قصاص کنید و اگر زنده ماند، خود درباره اش تصمیم می گیرم.» (ن.خ، ص ۲۳۴ ب) {خبر ش. ۱۵} محمدبن ربیع، شاید محمدبن ربیع الکلابی باشد که هم دوره با اعمش بوده است. (متوفای ۱۴۷ یا ۱۴۸ هـ) درباره وثاقت او، نظرات مختلف است؛ از «لا بأس به» تا «کذاب»، گزارش شده است. (ذهبی، ۱۳۸۲ هـ ق: ۵۴۵/۳) من نافع را شناسایی نکردم؛ ممکن است متن در اینجا صحیح نباشد.

ب. (۴): ۱-۲. مانند قبلی؛ ۳. ابی اسحاق المختار التیمی؛ ۴. ابی المطر. {مضمون خبر:} وقتی ابن ملجم به علی (ع) ضربت زد، نوک شمشیر بر سر علی فرود آمد و میانه شمشیر به درب مسجد خورد. علی علیه السلام گفت: «او را نگه دارید. اگر جان باخت، او را بکشید و اگر زنده ماند، زخمها قابل قصاص است.» (ن.خ، ص ۲۳۵ ا) {خبر ش. ۲۱} ابواسحاق المختار بن نافع التیمی التمار، از علمای نه چندان خوشنام کوفه بود. ابن ابی حاتم گفته که یونس از او نقل حدیث کرده است. (ابن ابی حاتم، ۱۹۴۱ م: ۳۱۰/۵؛ ذهبی، ۱۳۸۲ هـ ق: ۸۰/۶) ابوالمطر الجهنی البصری، تنها به عنوان واسطه بین علی و مختار التیمی شناخته می شود و ظاهراً منشاء آن، همین خبر باشد. ابن ابی حاتم درباره او «مجهول لایعرف» گفته است. (ابن ابی حاتم، ۱۹۴۱ م: ۴۴۵/۶؛ ذهبی، ۱۳۸۲ هـ ق: ۵۷۴/۶)

ب. (۵): ۱-۲. مانند قبلی؛ ۳. ابان البجلی؛ ۴. ابوبکر بن حفص؛ ۵. ابن عباس. {مضمون خبر:} من شنیدم زمانی که در کوفه مردم نزد علی علیه السلام آمدند و از او پرسیدند درباره این زندانی (ابن ملجم) چه نظری داری؟، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «با او خوب برخورد کنید تا ببینید کار من به کجا می کشد. اگر زنده نماند، به او فرصت ندهید تا ساعتی پس از من زنده بماند.» (ن.خ، ص ۲۳۵ ب) {خبر ش. ۲۲}

ابان بن ابی حازم عبدالله البجلی، در کل موثق شناخته شده؛ او در زمان مأمون درگذشت. ذهبی روایتی از طریق او از ابوبکر بن حفص نقل کرده است. (ذهبی، ۱۳۸۲ هـ ق: ۹/۱) مروی عنه او ابوبکر بن حفص بن عمر بن سعید بن ابی وقاص، از محدثان قابل اعتماد کوفی بود. (ابن ابی حاتم،

۱۹۴۱م: ۳۳۸/۶) ابن عباس هم مفسر بزرگ قرآن، راوی حدیث و جدّ خلفای عباسی است.^{۱۶}
ب. (۶): ۱-۲. مثل قبلی؛ ۳. عبیدبن عتیبه؛ ۴. وهب بن عبدالله بن کعب بن سوره. {مضمون خبر:} محمد حنفیه، به حمام می‌رود و در آنجا ابن ملجم را می‌بیند و از هویتش سؤال می‌کند؛ اما ابن ملجم پاسخی نمی‌دهد؛ جز آنکه می‌گوید اهل یمن است. بعد از ماجرای ضربت زدن، او به یاد دیدارش با ابن ملجم افتاده و به دوستان خود می‌گوید که من ادعای علم غیب ندارم؛ اما آن روز فهمیدم که خطایی در کار است. (ن.خ، ص ۱۲۴۳) {خبر ش. ۸۲}
 منابع رجالی فقط اطلاعاتی درباره نام صحیح دو راوی پیشین به ما ارائه می‌دهد و ارتباط میان آن دو را تأیید می‌کند. وهب بن عبدالله بن کعب بن سوره، از سلمان فارسی حدیث شنیده، و عبیدبن عتیبه هم از وهب نقل کرده است. (ابن ماکوله، ۱۳۸۱هـ.ق: ۳۹۲/۶)

پنجم: سعیدبن یحیی بن سعید

ابن ابی‌الدنیا در این کتاب، یازده خبر از سعیدبن یحیی نقل می‌کند. از این تعداد، ۹ روایت از طریق عبدالله، عموی سعیدبن یحیی، به زیاد البکائی می‌رسد. سعیدبن یحیی بن سعیدبن ابان بن سعیدبن العاص القرشی الاموی ابوعثمان، محدث معروف، اهل بغداد و از خاندانی برجسته بود. او هرچند در برخی اوقات در نقل حدیث خطا کرده، اما به‌طور کلی توثیق شده و به عقیده برخی، از پدرش موثق‌تر است. او از اشخاصی مانند ابن مبارک و ابوبکر بن عیاش نقل حدیث کرده و در سال ۲۴۹هـ.ق درگذشت. (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱م: ۹۰/۹)
 عموی سعید که این اخبار را از طریق وی شنیده، عبدالله بن سعیدبن ابان بن سعیدبن العاص ابو محمد القرشی الأموی (وفات بعد از ۲۰۳هـ.ق)، اصالتاً کوفی، ساکن بغداد، راوی مورد اعتماد و عالمی متبحر در صرف و نحو بود. البته مانند برادرش (پدر سعید)، شناخته‌شده نبود. (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱م: ۴۷۰/۹)

زیادبن عبدالله بن الطفیل ابومحمد البکائی که این اخبار از کتاب او سرچشمه می‌گیرد، عالم کوفی است که شهرتش بیشتر به جهت نقل کتاب *مغازی* ابن اسحاق است و موثق‌ترین راوی از ابن اسحاق، حتی بیش از یونس بن بکر، به شمار می‌رود. نقل شده که او خانه‌اش را فروخت تا با ابن اسحاق همسفر شود. او دو بار کتاب *مغازی* را به املائی ابن اسحاق استنساخ کرد؛ اما درباره

۱۶. احتمالاً این شخص، عبیدالله بن عباس است که از سوی امیر مؤمنان علیه السلام، والی یمن بود. (ر.ک: ابن ابی‌الدنیا، ۱۴۱۱: ۴۰، پاورقی)

روايات و اخبار ديگر، چندان راوي خوشنامي نيست. وي در سال ۱۸۳ هـ ق درگذشت. (خطيب بغدادي، ۱۹۳۱ م: ۴۷۶/۹)

{ اسناد آ. }

آ. (۱): ۱. سعيد بن يحيى الأموي؛ ۲. عبدالله بن سعيد؛ ۳. زياد بن عبدالله؛ ۴. عوانة بن الحكم. {مضمون خبر:} روايتي کوتاه درباره نقشه توطئه عليه عليه السلام، معاويه و عمرو عاص (نام سوم از نسخه خطي حذف شده؛ احتمالاً به سبب تکرار اشتباهي) و داستان قرار و مدار قتامي {قطام} و ابن ملجم براي ازدواج. (ن.خ، ص ۲۳۳ ب) {خبر ش. ۸}

آ. (۲): ۱-۴. مانند قبلي. {مضمون خبر:} خلاصه‌اي از داستان توطئه؛ قتامي {قطام} از ابن ملجم مي‌خواهد که به وعده‌اش عمل کند. ابن ملجم پس از ضربت زدن، شمشير خود را به سوي مي‌افکند و به مردم هشدار مي‌دهد که شمشير، زهر آلود است. ابن ملجم دستگير مي‌شود و علي (ع) وارد منزل خويش مي‌گردد. (ن.خ، ص ۲۳۳ ب) {خبر ش. ۱۰}

آ. (۳): ۱-۴. مانند قبلي؛ ۵. مزاحم بن زفر التيمي؛ عروجيه (يعني شخص مهم). {مضمون خبر:} ابن ملجم به مراسم تدفين ابجر بن حجار العجلي اعتراض مي‌کند؛ زيرا در تشييع او، مسلمان و مسيحي شرکت داشتند؛ اما هيچ اقدامي نمي‌کند؛ زيرا خود را براي کاري بزرگ‌تر آماده کرده است. (ن.خ، ص ۲۳۳ ب) {خبر ش. ۹}

قبلاً به شرح حال عوانه اشاره کرديم؛ اما اطلاعات چندانى از مزاحم بن زفر الضبي نداريم.^{۱۷} تنها مي‌دانيم که توثيق شده و از شعبي و مجاهد حديث شنیده است. شعبي و مجاهد، در سال ۱۰۲ و ۱۰۳ هـ ق وفات کرده‌اند. بنا بر اين، مزاحم بايد در اواخر نيمه اول يا اوایل نيمه دوم قرن دوم هجري وفات کرده باشد. (ابن ابي حاتم، ۱۹۴۱ م: ۴۰۵/۵) نگارنده مقاله، موفق نشد وجيه را شناسايي کند.

{ اسناد ب. }

ب. (۱): ۱-۳. مثل قبلي؛ ۴. المجالدين سعيد (المجالد در نسخه با الفولام ذکر شده). {مضمون خبر:} ابن بجره الاشجعي و ابن ملجم، شمشيرهايشان را آوردند و در آستانه در نشستند. زماني که علي عليه السلام از مسجد بيرون مي‌آيد، به سوي او حمله مي‌کنند؛ شمشير يکي، به

۱۷. تيم اللات، شعبه‌اي از قبيله ضب بوده است (ر.ک: کحاله، ۱۳۶۸: ۱۳۷)

خطا رفته و به دیوار می خورد؛ اما نفر دوم، ضربتش به هدف اصابت می کند. بعد هر دو پا به فرار می گذارند؛ ابن بجره به محله کنده و ابن ملجم به سوی بازار کوفه می گریزد. ابن ملجم را دستگیر کرده، نزد وی می آورند. علی علیه السلام گفت که او را تحت الحفظ نگه دارند. (ن.خ.ص ۱۲۳۳) {خبر ش.۷}

ب. (۲): ۴-۱. مثل قبلی. {مضمون خبر:} الکندی که طیب بود، برای مداوای علی علیه السلام حاضر شد و شش گوسفند طلبید و رگ نازکی از آن را دمید و در محل زخم فرو برد و اجزای مغز امیرالمؤمنین را مشاهده کرد. سپس گفت: یا امیرالمؤمنین! وصیت خود را بکن؛ شخصی مانند تو مداوا نمی شود. پس از آن بود که علی علیه السلام فرمود: «اگر من کشته شدم، ابن ملجم را بکشید؛ چراکه جان در مقابل جان است و اگر زنده ماندم، خود تصمیم می گیرم.» (ن.خ. ص ۱۲۳۶) {خبر ش.۲۹}

ب. (۳): ۴-۱. مثل قبلی؛ ۵. الشعبی؛ ۶. زحر بن قیس الجعفی. {مضمون خبر:} مجالد، بدون ذکر منبع خود، می گوید: امیرالمؤمنین از دنیا رفت؛ درحالی که وصی برای خود تعیین نکرد.^{۱۸} سپس، مجالد با سند فوق، روایتی درباره رسیدن خبر ضربت خوردن علی علیه السلام به مدائن نقل می کند. در این خبر، زحر بن قیس در مدائن است و خبر ضربت خوردن را از شخصی که نامش ذکر نشده، می شنود. (ن.خ. ص ۱۲۴۴) {خبر ش.۸۵}

راوی جدید در این سند، مجالد بن سعید بن عمیر ابوعمیر الهمدانی، متوفای ۱۴۴هـ.ق، از روایت ضعیف کوفی و عمدتاً راوی اخبار و سیره است. برخلاف اکثر روایت، وی تمایل داشت تا سند روایاتش را به پیامبر برساند. به طور کلی، وی چندان مورد جرح قرار نگرفته است. (ابن سعد، ۱۹۰۴م: ۲۴۳/۶؛ ذهبی، ۱۳۸۲هـ.ق: ۴۳۸/۳؛ ابن ابی حاتم، ۱۹۴۱م: ۳۶۱/۴؛ ابن ندیم، ۱۸۷۲م: ۹۰) احوال شعبی و زحر، پیش تر در همین مقاله بیان شد.

{اسناد ج.}

ج. (۱): ۳-۱. مثل قبلی؛ ۴. محمد بن اسحاق. {مضمون خبر:} ابن ملجم مرادی، از سوره آمد و به علی {ع} ضربت زد. ام کلثوم به ابن ملجم گفت: ای دشمن خدا! امیرالمؤمنین را کشتی. او گفت: من تنها پدر تو را کشتم. ام کلثوم گفت: امید دارم که ضرری به او نرسیده است.

۱۸. {این گزارش، قابل اعتماد نیست؛ زیرا مجالد بن سعید متوفای ۱۴۴هـ.ق است و زمان شهادت امیر مؤمنان علیه السلام را درک نکرده و همچنین، در کتب رجال تضعیف شده است. (رک: ابن ابی الدنيا، ۱۴۱۱: ۹۱، پاورقی)}

ابن ملجم گفت: پس، برای من گریه می کنی؟ سپس گفت: به خدا یک ماه این شمشیر را به زهر آلودم. خدا آن {شمشیر} را لعنت کند، اگر به من خیانت کرده باشد. (ن.خ. ص ۱۲۳۵) {خبر ش ۱۷۰}

ج. (۲): ۱-۴. مثل قبلی؛ ۵. زیدبن عبدالله بن سعد؛ ۶. عبیدالله بن ابی رافع. {مضمون خبر:} گزارشی درباره شکنجه شدن ابن ملجم. (ن.خ. ص ۱۲۴۲) {خبر ش ۷۵}

محمد بن اسحاق (۸۵-۱۵۰)، مورخ و سیره نویس مشهور است. (Sezgin, 1967: i, p.288) دو خبری که در اینجا ذکر شده، به احتمال زیاد از کتاب *تاریخ الخلفاء* وی نقل شده که بخشی از آن، در پایپروس موجود است. (Abbott, 1957: pp.80ff) نگارنده موفق به شناخت زید، مروی عنه ابن اسحاق نشد؛ اما عبیدالله بن رافع، مولی علی، منشی امیرالمؤمنین بود. طوسی می گوید که او کتابی درباره قضاوت های امیرالمؤمنین (قضایا) و کتابی درباره اسامی (تسمیه) صحابه ای که در رکاب علی، در جمل، صفین و نهروان شرکت کردند، نوشته است. (طوسی، ۱۳۸۰هـ ق: ۱۳۳؛ ابن سعد، ۱۹۰۴م: ۲۰۸/۵)

{اسناد د.}

د. (۱): ۱-۳. مثل قبلی؛ ۴. اسماعیل بن ابی خالد؛ ۵. ابواسحاق هبیره بن یریم. {مضمون خبر:} خطبه حسن بن علی، پس از وفات علی علیه السلام. (ن.خ. ص ۱۲۴۴) {خبر ش ۸۶ یا ۸۷}

اسماعیل بن سعد ابی خالد الکوفی البجلی الاحمسی، متوفای ۱۴۶هـ ق، راوی برجسته حدیث است که نامش در اسناد دیگری از این کتاب به چشم می خورد. (ابن سعد، ۱۹۰۴م: ۲۴۰/۶؛ ابن ابی حاتم، ۱۹۴۱م: ۱۷۴/۱) هبیره بن یریم الشیبانی، اهل همدان، عملاً ناشناخته است (شبیبه بالمجهول). تنها ابواسحاق و یک راوی دیگر، از او نقل حدیث کرده اند. او از طرف داران مختار بود. (ابن سعد، ۱۹۰۴م: ۱۸۸/۷؛ ذهبی، ۱۳۸۲هـ ق: ۲۹۳/۴)

ابواسحاق السبعی عمرو بن عبدالله الهمدانی (۳۹ تا ۱۲۷هـ ق)، عالم مشهور و یکی از تابعین کوفه بود. اینکه وی در اواخر عمر، دچار اختلال حواس (اختلاط) یا تنها دچار نسیان شد، مورد بحث است. یکی از منابع می گوید که احادیث اهل کوفه، غیر از روایات ابواسحاق و اعمش، مورد قبول نیست. (ابن حبان، ۱۹۵۹م: ش ۸۴۷؛ ابن ابی حاتم، ۱۹۴۱م: ۲۴۲/۱؛ ذهبی، ۱۳۸۲هـ ق: ۲۷۰/۳) نام ابو اسحاق، در اسناد متعدد دیگری در این کتاب (مقتل) دیده می شود.

دو حدیث دیگر که ابن ابی الدنیا از سعید بن یحیی نقل کرده، از پدر سعید، یحیی بن سعید

ابویوب القرشی الاموی است؛ نه عمویش عبدالله. البته یحیی بن سعید نیز مانند برادرش اهل کوفه بود؛ ولی در بغداد سکونت داشت. شهرت او، به جهت نقل کتاب *مغازی* ابن اسحاق از خود مؤلف است. تردیدهایی درباره وثاقت او مطرح است که احتمالاً بدین دلیل است که وی به عنوان محدث شناخته نمی‌شد (کان صدوقاً و لیس بصاحب حدیث). وی در سال ۱۹۴ هـ، در سن ۸۰ سالگی (و به نقل دیگر، ۷۴ سالگی) درگذشت. (خطیب بغدادی، ۱۹۳۱ م: ۱۳۲/۱۴)

{اسناد هـ.}

هـ. (۱): ۱-۲. مانند قبلی؛ ۳. یحیی بن سعید؛ ۴. محمد بن اسحاق. {مضمون خبر:} علی در ۱۹ ماه مبارک سال ۴۰ هـ قمری مجروح شد و در ۲۱ وفات کرد. {ن.خ، ص ۲۳۸ ب} {خبر ش. ۴۰.}

هـ. (۲): ۱-۲. مانند قبلی. {مضمون خبر:} سه بیت شعر، از عمران بن حطان السدوسی. {ن.خ، ص ۲۴۳ ب} {خبر ش. ۷۶.}

دو منبع آخر که از ابن ابی‌الدنیا بررسی خواهیم کرد، اهمیت بسیاری دارد؛ چون تنها منابعی هستند که مکتوبات قبلی از آنها به جای مانده است. بنابراین، می‌توان فهمید ابن ابی‌الدنیا چگونه از منابع بی‌واسطه و در دسترس، بهره برده است.

ششم: محمد بن سعد

ابن سعد (۱۶۸ تا ۲۳۰ هـ)، سیره‌نویس مشهور است که کتاب *طبقات الکبیر* را تألیف کرده. به نظر می‌رسد، ابن ابی‌الدنیا در زمان فوت استاد خود، ۲۲ ساله بود و تمام کتاب *طبقات* را از او نقل کرده است. خطیب بغدادی، به کرات سند خود به کتاب مذکور (معمولاً به نام کتاب اشاره نمی‌کند) را چنین نقل می‌کند: ۱۹. علی بن محمد بن بشران المعدل؛ ۲۰. الحسین بن صفوان البرذاعی؛ ۲۱. ابن ابی‌الدنیا؛ ۴. محمد بن سعد. این کتاب، از جمله کتبی است که خطیب بغدادی همراه خود به دمشق آورد. (العش، ۱۳۶۴ هـ: ۱۰۹) منبع ابن سعد برای سه خبر بعدی، محمد بن عمر الواقدی الاسلامی (۱۳۰ تا ۲۰۷ هـ)، مؤلف *مغازی* و فتوح است. همچنین، او مؤلف اولین کتب *طبقات* بوده که بدون شک، ابن سعد از او الگو گرفته است. (Sezgin, 1967: i)

۱۹. در تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۸ و ۱۶۱ به تناوب تکرار شده است.

۲۰. در ماه رمضان ۳۲۸، متولد شد و در شعبان ۴۱۵ وفات کرد. (ابن اثیر، ۱۳۵۷: ۱۵۷/۳)

۲۱. وی متوفای شعبان ۳۴۰، و مشهور به نقل روایت از ابن ابی‌الدنیا بود. (رک: خطیب بغدادی، ۱۹۳۱: ۵۴/۸)

p.294) شاید منبع نهایی این سه روایت نیز، همان کتاب طبقات واقدی باشد.

{اسناد آ}

آ.(۱): ۱. محمد بن سعد؛ ۲. محمد بن عمر؛ ۳. علی بن عمر بن علی بن حسین؛ ۴. عبدالله بن محمد بن عقیل؛ ۵. محمد بن الحنفیه. {مضمون خبر:} من (عبدالله) از محمد بن الحنفیه پرسیدم: پدرت در هنگام وفات چند ساله بود؟ گفت: ۶۳ سال. (ن.خ، ص ۲۳۹ ب) {خبر ش. ۵۰} آ.(۲): ۱-۵. مثل قبلی. {مضمون خبر:} من (عبدالله) در سال سیل (جحاف) در ابتدای سال ۸۱، از محمد حنفیه شنیدم که گفت: من ۶۶ سال دارم^{۲۲} و بیش از پدرم عمر کردم. پرسیدم: پدرت در هنگام وفات چند ساله بود؟ گفت: ۶۳ سال. محمد حنفیه، در همان سال درگذشت. (ن.خ، ص ۲۴۷ ب) {خبر ش. ۱۱۳}

اطلاعاتی کمی درباره علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب در دسترس است. شیخ طوسی او را در زمره اصحاب امام صادق عليه السلام ذکر کرده و ابن ابی حاتم نکاتی به اختصار درباره وی گفته است؛ اما اشاره‌ای به توثیق وی نشده است. (طوسی، ۱۳۸۱ هـ.ق: ۲۴۱؛ ابن ابی حاتم، ۱۹۴۱ م: ۱۹۶/۳) مروی عنه او، عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب، صدوق، ولی ضعیف معرفی شده که ضعف حافظه نیز داشته است. (ذهبی، ۱۳۸۲ هـ.ق: ۴۸۴/۲)

{اسناد ب}

ب.(۱): ۱-۲. مثل قبلی؛ ۳. ابوبکر بن عبدالله؛ ۳. اسحاق بن عبدالله؛ ۴. ابوجعفر. {مضمون خبر:} من (اسحاق) به ابوجعفر گفتم: علی عليه السلام کجا دفن شد؟ فرمود: شبانه در کوفه دفن شد؛ اما محل دفن او مخفی شده است (غبی دفنه). (ن.خ، ص ۲۴۱) {خبر ش. ۷۰} ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبره المدنی، متوفای ۱۶۲، مروی عنه مهم واقدی بوده است. تقریباً به طور کلی، تضعیف شده و به وضع حدیث متهم، و احادیش متروک است. (واقدی، ۱۹۶۶ م: ۱؛ ذهبی، ۱۳۸۲ هـ.ق: ۵۰۳/۵) مروی عنه او نیز، اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة المدنی، به اتفاق تضعیف شده است. او در سال ۱۴۴ وفات کرد. (ذهبی، ۱۳۸۲ هـ.ق: ۱۹۳/۱) شرح حال ابوجعفر، پیش‌تر گذشت.

۲۲. احتمالاً این اشتباه در نسخه کتاب مقتل ابن ابی الدنيا است؛ زیرا هم ابن سعد (طبقات، ج ۳، ص ۲۵) و هم خطیب بغدادی (تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۰) سن ابن حنفیه را ۶۵ سال ثبت کرده‌اند. خطیب بغدادی با سند معمول خود، این خبر را از ابن ابی الدنيا نقل کرده است.

ابن ابی‌الدنیا، در نقل دو مطلب اول (اسناد آ. ۱ و ۲)، تغییراتی در متن داده؛ درحالی‌که هر دو مطلب از اخبار مشابه یکدیگر از کتاب طبقات اخذ شده است. سندها در یک مورد متفاوت است. ابن‌سعد {در طبقات} ج ۳، ص ۲۵ اشاره می‌کند که واقعی اخبار را از علی‌بن‌عمر و ابوبکر بن ابی‌سبره گرفته است و آن دو، این اخبار را از ابن‌عقیل نقل کرده‌اند. ابن ابی‌الدنیا، نام ابن ابی‌سبره را از اسناد حذف کرده است، احتمالاً به دلیل بدنامی وی در میان محدثان؛ اما در سند ب. (۱)، نام او را {ابوبکر بن عبدالله} ذکر کرده؛ زیرا او تنها راوی این خبر است (و چاره‌ای جز ذکر نام او نیست).

متن حدیث {در طبقات} بدین گونه است: «سمعت محمد بن الحنفیه یقول سنه الجحاف حین دخلت إحدى و ثمانون: هذه لی خمس و ستون سنه و قد جاوزت سن أبي، قلت و کم کان سنه یوم قتل، یرحمه الله؟ قال: ثلاثا و ستین سنه. قال محمد بن عمر: و هو اثبت عندنا.» (ابن‌سعد، ۱۹۰۴ م: ۲۵/۳) «سمعت محمد بن الحنفیه سنه إحدى و ثمانین یقول: هذه لی خمس و ستون سنه، قد جاوزت سن ابی توفی و هو ابن ثلاث و ستین سنه. و مات ابن حنفیه فی تلك السنه سنه إحدى و ثمانین.» (ابن‌سعد، ۱۹۰۴ م: ۶۵/۵)

روایت آ. (۱)، از ابن ابی‌الدنیا، گزیده‌ای از این دو عبارت است. البته او «سنه» را به «سن» ایبک تغییر داده؛ زیرا مرجع ضمیر را حذف کرده است. روایت آ. (۲)، گزیده‌ای از عبارتی طولانی‌تر است؛ اما سال وفات محمد بن حنفیه، از عبارت کوتاه‌تری اخذ شده و با حذف تکرار سال وفات، خلاصه شده است. من موفق نشدم روایت ب. (۱) را در طبقات پیدا کنم. احتمالاً به اشتباه از نقل‌های بعدی کتاب حذف شده باشد.

هفتم: الزبیر بن بکار

الزبیر بن ابی‌بکر بکار بن علی (زنده از ۱۷۲ تا ۲۵۶)، مؤلف کتاب مهمی در زمینه انساب قریش با عنوان کتاب نسب قریش و اخبارها است که قسمت اخیر آن، توسط م. م. شاکر در سال ۱۳۸۱ هجری در قاهره منتشر شد. (Sezgin, 1967: i, p.317) این کتاب به وضوح، منبع فصل آخر کتاب ابن ابی‌الدنیا است که در آن به اسامی فرزندان علی علیه السلام و برخی نوادگان آنها اشاره می‌کند. (ن. خ. صص ۲۴۷-۲۴۹) در نقل این عبارت طولانی از زبیر بن بکار، ابن ابی‌الدنیا همان روش قبلی را اجرا کرده و با حذف برخی مطالب، عبارات دیگری که مرتبط با روایت است و سندش ذکر شده، درج می‌کند. به نمونه‌ای از این حذف و اضافه‌ها در روایات قبلی اشاره

کردیم. (محمد بن سعد، روایت آ (۱)). او اسناد را این گونه آغاز می کند: «قال زبیر بن ابی بکر فی ما اجاز لی وقال: اروه عنا.» (ن.خ. ص ۲۴۷ آ)

ابن ابی الدنیا به ندرت در کتب خود با اجازه نقل حدیث می کند و این، تنها موردی است که در این کتاب (مقتل) یافت می شود. در اینجا می توان به یقین گفت که او نسخه شخصی خود از کتاب زبیر بن بکار را داشته است؛ چون لفظ «قال» برخلاف «حدثنی» و «اخبرنی»، بر نقل از کتاب دلالت دارد که توسط مؤلف یا راوی تبیین نشده است؛ یعنی ابن ابی الدنیا، اجازه نقل کتاب را از او گرفته؛ نه اینکه خود این روایت را از او شنیده باشد. { ابن ابی الدنیا با دقت همیشگی خویش، ادعای خود را بیان کرده که حق نقل این روایت را داراست؛ نه فقط به جهت اجازه ای که دارد؛ بلکه با نقل دقیق از متن مؤلف اصلی.

متأسفانه ما نمی توانیم نقل ابن ابی الدنیا را با مصدر اصلی مقایسه کنیم؛ زیرا آن مقدار از کتاب زبیر بن بکار که به دست ما رسیده، فاقد بخش مربوط به خاندان علی است. البته این فقدان تا حدودی می تواند با مراجعه به کتاب نسب قریش تألیف عموی زبیر، مصعب بن عبدالله بن زبیر (زنده از حدود ۱۵۶ تا ۲۳۳ هجری) جبران شود. (Sezgin, 1967: i. p.271) معروف است که زبیر احادیث زیادی از عموی خود نقل کرده و مقایسه نقل قول های ابن ابی الدنیا از زبیر و مصعب، به ما نشان می دهد که منبع اصلی زبیر، حداقل درباره شرح حال خاندان علی، کتاب عموی مصعب بوده است. هر دو متن، تا حد زیادی تشابه دارند. ترتیب اسامی فرزندان و نوادگان علی، شبیه هم است، تفاوت ها هم مربوط به حذف هایی است که در نقل ابن ابی الدنیا - که همان نقل زبیر است - از برخی آیات و همچنین، بعضی اخباری که از کتاب مصعب نقل شده، صورت گرفته است.

مهم ترین این حذف ها عبارت اند از: خلاصه ای از مراسم دفن حسن بن علی علیه السلام (ن.خ. ۲۴۷ آ؛ نسب قریش، ص ۴۰)؛ برخی جملات رجز از عبید الله بن زیاد و برخی مراثی درباره حسین علیه السلام از سلیمان بن قتا و النجاشی (ن.خ. مقتل ۲۴۷ آ؛ نسب قریش، ص ۴۰-۴۱)؛ جملاتی مربوط به اینکه شیعیان، محمد حنفیه را مهدی می خوانند و برخی جملات از کثیر (ن.خ. مقتل ۲۴۷ ب؛ نسب قریش، ص ۴۱-۴۲) و همچنین گزارش وفات عبید الله بن علی (ن.خ، ص ۲۴۸؛ نسب قریش، ص ۴۴) اما تنها تفاوت اصلی بین دو متن که یافتیم، درباره تاریخ وفات حسن بن علی علیه السلام است. در متن مصعب (ص ۴۰) آمده: «لخمس لیل خلون»؛ اما در متن ابن ابی الدنیا (زبیر) (ن.خ، ص ۲۴۷ آ) «لثلاثین خلون» ذکر شده است. تفاوت های دیگر متن، ناچیزند؛ مثلاً ذکر اسامی روات به تفصیل، یا جابه جایی برخی کلمات و مانند آن. و این، همان چیزی است که از یک محقق

انتظار می‌رود؛ یعنی در نقل متن، دقیق است؛ اما لزوماً کاملاً تابع متن نیست.

جمع‌بندی نگارنده این نوشتار

اولین نکته که با خواندن این کتاب جلب توجه می‌کند، تعداد قابل توجه (۴۵ نفر) مشایخ بی‌واسطه ابن‌ابی‌الدنیا است؛ اما هر قدر به آخر سند و مصادر اصلی خبر پیش می‌رویم، تعداد روایت کمتر می‌شود؛ چون اکثراً مشترک هستند. اگر راوی نخستین خبر، یک مورخ باشد، این انقباض و تقلیل در سند بیشتر است؛ ولی در مواردی که راوی اول یک محدث بوده، تعداد روایت پیشین زیاد و تقلیل در سند کمتر است. در اخبار مفرد (که بیش از نیمی از اخبار این کتاب را شامل می‌شود)، این مسئله واضح است؛ زیرا راوی نخست این‌گونه اخبار در بیشتر موارد، محدثان هستند. این، گویای آن است که وقتی کمیت اخبار مهم باشد، مؤلف قادر است اخبار بیشتری از محدثان نقل کند؛ تا از مورخان. جالب است که ۲۱ عدد از این اخبار (به سه طریق)، همه از هشام است و هشام آشنایی شخصی با پدر ابن‌ابی‌الدنیا داشته است؛ ۱۰ خبر از جابر که پنج تای آن باز از طریق هشام است و سه خبر از ابومخنف که هر سه از طریق هشام است. از این طرق، مشخص می‌شود که ابن‌ابی‌الدنیا به کتب جابر و ابومخنف دسترسی نداشته است؛ زیرا اگر داشت، همه روایاتش را با یک طریق نقل می‌کرد و سند همه روایات برابر می‌شد؛ حتی در اینکه وی به کتاب هشام هم دسترسی داشته، می‌توان تردید کرد.

بر فرض که بگوییم که وی به کتاب هشام دسترسی داشته، نمی‌توان گفت که کتاب وی فقط ۲۱ خبر داشته و احتمالاً ابن‌ابی‌الدنیا روایات آن را انتخاب و انتقاء کرده است. البته احتمال دارد که گلچین کردن روایات توسط پدر ابن‌ابی‌الدنیا و نه خود وی صورت گرفته است. درباره اخبار دیگر هم می‌توان گفت اشخاص دیگری پیش از ابن‌ابی‌الدنیا این انتخاب و انتقاء را انجام داده‌اند. به احتمال زیاد، هشام در روایاتی که منبع بعدی است، این انتقاء را انجام داده است. شاید کتب و منابع اصلی این کتاب، در زمان ابن‌ابی‌الدنیا از بین رفته بوده و یا اگر موجود بوده، او از آنها اطلاعی نداشته است. روش فؤاد سزگین، این مزیت را دارد که با بررسی سند می‌توان منابع اصلی مؤلف را حتی بهتر از خود او، شناسایی کرد.

می‌توان گفت انتقاء اخبار، ضررهای زیادی به منابع اصلی تاریخی زده؛ نه تنها درباره منابع این کتاب، بلکه درباره کتب مؤلفان دیگر مانند کتاب *المدائنی* که اکثرش از بین رفته، نمی‌توانیم از بین رفتن این کتب را تنها به جهت رونق گرفتن کتب تاریخی بعدی مانند *طبری* بدانیم؛ زیرا

کتب تاریخی اولیه، به مراتب مختصرتر و ارزان‌تر از تاریخ طبری و نگهداری‌شان آسان‌تر بود. من حدس می‌زنم که مفقود شدن این آثار، بیشتر به دلیل رشد چشمگیر مطالعات حدیث در اواخر قرن دو و اوایل قرن سه بود که دیگر شاخه‌های علوم اسلامی را نیز تحت سلطه و تأثیر خود درآورد. احتمال دارد که حجم قابل توجهی از میراث مورخان، مورد تأیید معیارهای محدثان نبود و در نتیجه، حذف شده و مورخان بعدی را از مطالب قابل توجه محروم کرده است.

یک مورخ در عصر ما، برای نوشتن مقتل، همه منابع را رصد می‌کند. این تقریباً همان کاری است که ابن ابی‌الدنیا کرده؛ اما تمام منابع در دسترس او، مطالبی بوده که از مشایخ خود دریافت کرده بود. بنابراین، پیش از آنکه او اخبار را گزینش کند، روایاتی که به او رسیده، قبلاً توسط مشایخش انتقاء شده است. با وجود این، وی این آزادی را داشته که اخبار مشایخش را انتقاء کند. اگرچه نمی‌توان ادعا کرد که تمام اخبار مرتبط با موضوع کتاب را نقل کرده باشد، اما با توجه به تعدد روایات این کتاب که برخی از آنها روایات جنجالی هستند (مانند جعفی‌ها)، بیانگر آن است که ابن ابی‌الدنیا سعی کرده هرآنچه در دسترس داشته، نقل کند.

اینکه ابن ابی‌الدنیا به راحتی از منابع مشکوک نقل کرده و در عین حال، اسناد روایت را هم کامل آورده، نشان از روش او در زمینه تخصصش دارد؛ یعنی هرچند قاعده‌تاً تضعیف یک راوی در دانش جرح و تعدیل، عذری موجه برای حذف خبر از سوی مؤلف است، اما ابن ابی‌الدنیا اقناع نشده و بنابراین، حتماً دلیلی برای خودش داشته که به جرح و تعدیل علمای حدیث اعتنا نکرده و این روایات را در اسناد روایات ذکر کرده است. اکنون دو سؤال مطرح است: اول، چرا او جرح این روایات را جدی نگرفت؟ دوم، چرا مانند برخی گزیده‌نویسان، اسناد را به طور کامل حذف نکرد تا فضای بیشتری برای نقل اخبار داشته باشد و کتابش برای مطالعه آسان‌تر باشد؟

ابتدا پاسخ سوال دوم: به نظر بنده علت ذکر همه اسناد، به جهت رواج این شیوه در این دوره بوده است؛ پاسخی که به هیچ عنوان ساده نیست. اهمیت اسناد، در درجه اول به دلیل تأثیر آن در دانش حدیث، و در درجه بعد، به جهت این است که سند، جزء لاینفک یک حدیث است؛ دو کارکردی که نباید با یکدیگر خلط شوند. در زمان ابن ابی‌الدنیا، متن و سند ارتباط محکمی داشتند و غیرقابل تفکیک بودند. البته شاید برخی مورخان و گزیده‌نویسان اسناد را حذف می‌کردند؛ اما محدثان هرگز چنین کاری نمی‌کردند و ابن ابی‌الدنیا نیز می‌خواست نشان دهد که یک محدث است. اگرچه بسیاری از کتب وی تاریخی بود، اما این سبب نشد که تصور وی درباره تخصصش و روش او در نقل روایت تغییر کند. من بشخصه، پس از خواندن هزاران حدیث به این نتیجه

رسیدم که شناخت کامل خبر بدون سند ممکن نیست و عجیب و غریب و سست به نظر می‌رسد و از تأثیر آن می‌کاهد. اهمیت سند حدیث، به حدی است که گویی بخشی از یک آیین مذهبی است و هر سند، بخشی از یک متن مقدس است که هاله‌ای ویژه خود دارد و در صورت آمیخته شدن آن با اسناد دیگر، آن خصوصیت از بین می‌رود. تردید ندارم که محدثان قرون میانی، چنین احساسی درباره اسناد حدیث داشتند؛ حتی این احساس برای آنان به مراتب بیشتر بود؛ به خصوص زمانی که در مجلس، سند حدیث با صدای بلند قرائت می‌شد. ضعف یا قوت سند، اهمیتی نداشت؛ بلکه بودن آن اهمیت داشت.

کارکرد دوم اسناد، مطالعه اعتبار حدیث و وثاقت روایت بود و اشخاص کمی بودند که این مهارت را داشتند. ابن‌ابی‌الدنیا، برخلاف معاصران خود، بخاری و مسلم، ظاهراً انگیزه‌ای برای ارزیابی سند و جرح و تعدیل نداشت. وجود روایات ضعیف السند فراوان و باقی‌ماندن کتبی مانند کتاب‌ابی‌الدنیا، نشان می‌دهد که برخی عوامل دیگر، غیر از صحت سند، نقش تعیین‌کننده در نقل و حفظ روایات داشته است.

این عامل تعیین‌کننده، بدون شک، همان محتوای خبر است که پاسخی به پرسش نخست ماست. وقتی مضمون روایت جذاب و قابل توجه است، اما سند صحیحی ندارد، پس باید بدون توجه به سند نقل شود. اگر ابن‌ابی‌الدنیا می‌خواست به جرح و تعدیل اهمیت دهد، بخش قابل توجهی از اخبار کتابش حذف می‌شد. اگرچه او شیعه نبود، اما چاره‌ای نداشت که بسیاری از اخبار کتاب خود را از مورخان شیعه که وقایع مقتل علی علیه السلام را در انحصار خود داشتند، نقل کند. در غیراین صورت، کتاب او از اخبار مهمی مرتبط با موضوع، تهی بود. ظاهراً وی برای حذف روایات ضعیف تلاشی نکرده است. پس از اهمیت مضمون اخبار، ارتباط او با اساتیدش، مهم‌ترین عامل در نقل این اخبار می‌باشد. احترام او به پدرش، به خصوص، سبب شده تا از اشخاصی مانند: هشام، ابومخنف و جابر نقل روایت کند.

یک نکته عجیب از کتاب ابن‌ابی‌الدنیا قابل تحقیق بیشتر است؛ چرا وی بسیار اندک از طبقات ابن‌سعد نقل کرده است؟ با اینکه او کل کتاب طبقات را نقل کرده و در زمان وفات ابن‌سعد، ۲۲ ساله بوده؛ اما در این کتاب، فقط سه حدیث از طبقات آورده است؛ درحالی‌که او در هنگام مرگ ابن‌سعد، ۲۲ ساله بوده و کتاب طبقات را سال‌ها پیش از تألیف کتاب مقتل، در اختیار داشته است. این حتماً تصمیمی عمدی بوده که از کتاب طبقات، فقط سه روایت نه چندان مهم نقل کند؛ حال آنکه طبقات می‌توانست یکی از منابع اصلی کتاب وی باشد.

من حدس می‌زنم بدین علت بوده که او خواسته در کتابش از منابعی نقل کند که مغفول مانده‌اند؛ به عبارت دیگر، او خواسته کتابش، مکمل و مستدرکی برای کتاب ابن سعد باشد. علت دوم این است که ابن ابی‌الدنیا سعی کرده تمام اسناد روایات را ذکر کند؛ درحالی‌که ابن سعد از روش مورخان برای خلاصه کردن و حذف اسناد استفاده می‌کند. ابن سعد در *طبقات*، حدیث مفصّلی (تقریباً دو صفحه) درباره توطئه علیه امیر مؤمنان علیه السلام تا داستان تدفین وی نقل کرده (ابن سعد، ۱۹۰۴: ۳/۲۳ - ۲۵) و حال آنکه سندی برای آن ذکر نکرده و تنها به لفظ «قالوا» بسنده کرده است. همچنین، این حدیث مفصل، ترکیبی از اخبار مختلف است که بسیاری از آن اخبار، به صورت دست‌نخورده و مسند، در کتاب ابن ابی‌الدنیا ذکر شده است. برای ابن ابی‌الدنیا مشکل بود که روایاتی مانند این را از ابن سعد نقل کند؛ زیرا با روش وی همخوانی نداشت.

کار ابن ابی‌الدنیا به عنوان یک محدث، آن هم محدثی که مطالب مشایخ خود را به صورت مصنّف درآورده، حایز اهمیت است. مسلماً وی تلاش و استقامت وافر داشته و برای ما که با فاصله هزار سال به این کتاب می‌نگریم، قابل تصور نیست که برای تدوین چنین کتابی مختصر مانند کتاب ابی‌الدنیا، چقدر تلاش شده است. البته می‌توان با ملاحظه این کتاب و کتب دیگر وی، به چند نکته درباره فرآیند جمع‌آوری مطالب کتاب پی برد. مشایخی که وی در کتاب *مقتل* از آنان نقل می‌کند، ۴۵ نفرند که یک‌دهم همه مشایخ اوست و طبعاً از هرکدام از مشایخ خود، هر قدر که خواسته یا هر قدر که به او اجازه روایت داده شده، اخبار و احادیثی استنساخ کرده است. سپس، همه این روایات را در مجالس حدیث قرائت و مقابله کرده است. این مجالس، دارای ساختاری منظم و قاعده‌مند بود که مورد تأیید متخصصان حدیث آن دوره بوده و به هیچ عنوان، یک امر عادی و بی‌اهمیت تلقی نمی‌شد. حاصل این تلاش‌ها، رساله‌های به‌یادگارمانده از ابن ابی‌الدنیا است که هر کدام شبیه مسندی است و حاوی مطالبی که از یک راوی نقل شده است. همچنین، او حتماً نسخه‌ای از کتاب *طبقات* و دیگر رساله‌هایی که به صورت کامل (علی وجهه) نقل کرده، در دسترس داشته است.

مرحله بعدی، تصنیف است؛ یعنی سعی می‌کند تا همه اخبار مرتبط با یک موضوع را جمع‌آوری کند؛ درحالی‌که در آن دوره نمی‌توانسته به معاجم و فهرست احادیث مراجعه کند؛ بلکه باید تمام منابع خود را بررسی کرده، روایات مرتبط را گزینش می‌نمود و سپس، در یک ساختار منظم با ابواب مختلف، تنظیم می‌کرد. پس از آن بود که می‌توانست کتابش را برای ناسخ (نسخه‌بردار) بفرستد یا به شاگردانش اجازه استنساخ دهد.

درک دشواری تلاش ابن‌ابی‌الدنیا در نقل قول او از طبقات، قابل تصویر است؛ زیرا او چنان‌که (اسناد آ. ۱ و ۲ از طریق ابن‌سعد) گذشت، دو نقل قول کم‌اهمیت از ابن‌سعد دارد که در کتاب طبقات (که چاپی آن ۸۰۰ صفحه است)، پراکنده است. مسلماً ابن‌ابی‌الدنیا همه طبقات را از حفظ نبوده و باید مجدداً تمام طبقات و اصول دیگر را بررسی می‌کرد؛ حتی اگر بپذیریم که او هم‌زمان چند رساله می‌نوشته و منشی هم داشته، باز هم از سختی این کار نمی‌کاهد؛ زیرا خود او مسئول گزینش اخبار بوده است. او بیش از ۱۸۰ رساله تألیف کرد که بیشتر آنها، گسترده‌تر از کتاب مقتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. به‌آسانی قابل درک است که چگونه او تمام عمر خود را برای این کار صرف کرده است.

این کتاب ابن‌ابی‌الدنیا، اثری قابل توجه است که مورد توجه عالمان پیشین قرار نگرفت؛ کتابی تاریخی که توسط یک محدث و نه یک مورخ نوشته شد. تناقضات داخل اخبار و مشکلات آن و چالش‌های پیش روی برخی مصادر کتاب، موجب نشد که ابن‌ابی‌الدنیا روایات را حذف کند. برای او کافی بود که روایات خود را با روشی که در تخصص او بود، تنظیم کند و با اسناد آنها را ذکر کند و کتاب را به گونه‌ای تبویب نماید تا برای خواننده جذابیت داشته باشد. او ناخواسته کتابی را عرضه کرد که ارزشی بیش از کتب مورخان دارد. با این کار، وی به خواننده این آزادی را می‌دهد که خود درباره اعتبار روایات تصمیم بگیرد؛ شاخصی که در عصر ما نیز از خصوصیات یک مورخ است.

منابع

الف. منابع مؤلف

* فارسی

- ابن ابي الدنيا، مكارم الاخلاق (ترجمه انگلیسی)، تحقیق: جیمز بلامی، ویسبادن، ۱۹۷۳م.
 —، کتاب مقتل امیرالمؤمنین (نسخه خطی)، کتابخانه ظاهریه دمشق: بی تا.
 ابن ابي حاتم، الجرح والتعديل، حیدرآباد: ۱۹۴۱م.
 ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الأنساب، قاهره: ۱۳۵۷ق.
 ابن حبان، مشاهیر علماء الامصار، تحقیق: فلايها، قاهره: ۱۹۵۹م.
 ابن سعد، محمد، کتاب الطبقات الكبير، لیدن: ۱۹۰۴م.
 ابن ماکوله، علی بن هبة الله، الإكمال فی رفع الارتیاب عن المؤلف والمختلف من الأسماء والکنی والأنساب، حیدرآباد: ۱۳۸۱ق.
 ابن ندیم، فهرست، تحقیق فلوگل، هاله: ۱۸۷۲م.
 مؤلف نامعلوم، أسما مصنفات ابي بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابي الدنيا علی حروف المعجم، نسخه خطی، دمشق: کتابخانه ظاهریه.
 اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، تحقیق: احمد صقر، قاهره: ۱۳۸۶ق.
 خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، قاهره: ۱۹۳۱م.
 ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال، قاهره: ۱۳۸۲ق.
 زبیری، نسب قریش، ویرایش: لوی پروگنکال، قاهره: ۱۹۵۳م.
 سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الأنساب، حیدرآباد: ۱۹۶۲م.
 طبری، تاریخ الرسل والملوک، ویرایش ام. جی. دی گوینگه، ۱۸۷۹م.
 طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الفهرست، تحقیق: محمدصادق بحر العلوم، نجف: ۱۳۸۰ق.
 —، رجال، تحقیق محمدصادق بحر العلوم، نجف: ۱۳۸۱ق.
 العش، یوسف، تحقیق ما ورد به الخطیب البغدادي (مقدمه کتاب تاریخ بغداد)، دمشق: ۱۳۶۴ق.
 —، فهرست منتخبات دارالکتب الظاهریه: التاريخ وملحقاته، دمشق: ۱۹۴۹م.
 کحاله، عمر رضا، معجم قبائل العرب، دمشق: ۱۳۶۸ق.
 کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، کربلا: بی تا.
 مرزبانی، محمد بن عمران، نور القبس، المختصر من المقتبس، تحقیق شلایم، ویسبادن: ۱۹۶۴م.

نجاشی، احمد بن علی، رجال، کتابخانه مصطفوی، بی تا.
واقدی، مغازی، تحقیق: مارسدن جونز، لندن: ۱۹۶۶ م.
یاقوت الرومی، معجم الأدباء، قاهره: ۱۳۵۷ ق.

* انگلیسی

1. Sezgin, Fuat, *Geschichte des arabischen schrifttums (GAS)*, Leiden, 1967.
2. Sezgin, Fuat, *Buharinin Kaynaklari*, Istanbul, 1956.
3. Sezgin, Ursula, *Abu Mikhnaf*, Leiden, 1971.
4. Brockelmann, Carl, *Gechichte der arabischen Litterature*, 1943-1949. Supplement, 1937-1942. Leiden.
5. A. Dietrich, *Ibn abi al-dunya*, in: *Encyc. of Islam*, ed. 2, Lieden, 1986.
6. Recendorf, Hermann, *Ash'ath*, in: *Encyc. of Islam*, ed.2, Lieden, 1986.
7. Abbott, Nabia, *Studies in Arabic Papyri*, Chicago, 1957.
8. Reckendorf, H. , *al-Ash'ath*, in: *Encyclopedia of Islam*, ed.2, Leiden, 1986.

ب. منابع مترجم

- ابن ابی الدنيا، کتاب مقتل امیر المؤمنین علیه السلام، تحقیق: ابراهیم صالح، دارالبشائر، دمشق: ۱۴۲۲ ق.
- ، کتاب مقتل امیر المؤمنین علیه السلام، تحقیق: محمدباقر محمودی، تهران: مؤسسه النشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.
- ، «کتاب مقتل امیر المؤمنین علیه السلام»، تحقیق: سید عبدالعزیز طباطبایی، مجله تراثا، شماره ۱۲، ۱۴۰۸ ق.
- ، ترجمه کتاب مقتل امیر المؤمنین، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، قم: نشر الهادی، ۱۳۷۹ ش.
- المنجد، صلاح الدین، «معجم مصنفات ابن ابی الدنيا»، مجله مجمع اللغة العربية بدمشق، شماره ۹۴، ۱۳۹۴ ش.
- مرادی نسب، حسین، «یونس بن بکیر، از پیشگامان شیعه در سیره نگاری»، مجله مطالعات تاریخ اسلام، ش ۲۴، بهار ۱۳۹۴ ش.
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ ش.